

نسخه چاپي / ساعت و تاريخ مخابره خبر :: 24/1/1387 16:51:0 کد خبر : 57992 ارسال شده از :

در گفت و گوبا احسان هوشمند بررسي شد؛ قوم گرايي در ايران معاصر - کریم جعفري

ايران امروز گستره‌اي است از سرزميني به مراتب پهناورتر که در طول تاريخ تحولات سياسي و نظامي بنام ايران به جا مانده است. ايراني که امروز ما ميراثدار آن هستيم در گذشته‌اي نه چندان دور از مناطقي تشکيل شده بود که در آن حيات سياسي، اجتماعي، اقتصادي و مهمتر از همه فرهنگي با هويتي بنام ايران در جريان بود. اين گستره را امروز مي‌توان در هر چهار جهت اصلي سرزمين ايران جست؛ از آسياي مرکزي گرفته تا قفقاز و آسياي صغير، عراق، افغانستان و مناطقي از کشور امروزين پاکستان.

اين سرزمين‌ها که بيشتر آنها در 200 سال اخير از ايران جدا شده‌اند در خود هنوز هم ميراث ايراني را دارند و از آن به عنوان مرزهاي ايران فرهنگي ياد مي‌کنند. ايران بر اساس الگوهاي تعريف شده يکي از چهار تمدن به جا مانده از دنياي باستان است که موفق شده است در گذر زمان بسياري از داشته‌هاي فرهنگي و اجتماعي خود را نگه دارد و از اين روي براي بسياري از پژوهشگران عرصه تاريخ و فرهنگ و اجتماع جذابيت‌هاي فراواني براي پژوهش دارد. در اين گستره تاريخي است که هويت ايراني شکل گرفت و علي‌رغم هفت بار تهاجم و اشغال به واسطه بنيه قوي فرهنگي و اجتماعي توانست مهاجمان را نه تنها در فرهنگ غني خود جذب کند، بلکه توفيق آن را داشت تا داشته‌هاي آنها را هم به عنوان خرده فرهنگ در درون خود نگه داشته و از آنها استفاده کند. ايران به دليل موقعيت خاص جغرافيايي خود همواره محل گذر اقوام مختلف بوده و اين اقوام با مهاجرت به نجد ايران و سکني گزیدن در آن جزئي از هويت ايراني به شمار رفته و چند نسل بعد خود از نگهبانان اين مرز و بوم شده‌اند. کشش‌هاي تاريخي و سرزميني ايران همواره اين جا يگاه را داشته است تا زودتر از آنچه مردمان ديگر سرزمين‌ها داشته‌اند، روابط قوي و همه جانبه‌اي را با مهاجران برقرار کند. ساکنان باستاني ايران از بزرگترين مهاجران به اين سرزمين به گرمي استقبال کردند و هنگامی که اين مهاجران يعني آريايي‌ها نخستين جهان امپراتوري را در سطح جهان برپا کردند دوشادوش آنها در راه سربلندي و گسترش اين امپراتوري مبارزه کردند و هنگامی که مورد تجاوز و حمله قرار گرفت به مدافعان سرسخت ايران تبديل شدند.

ايران هر چند تا زمان حمله اعراب ترکيب جمعيتي يکساني داشت، اما ورود اسلام به ايران و ندای وحدتي که اين دين آسماني با خود آورد، باعث شد تا مرزهاي ايران به روي ديگر اقوام هم گشوده شود و جامعه اسلامي پذيراي خيل انبوه مسلمانان گردد.

مهاجرت گسترده‌ای که تا زمان هجوم مغولان غیرمسلمان به ایران صورت گرفت، باعث تشکیل حکومت‌هایی در نجد ایران شد که در دوره سلجوقیان گستره آن از کاشغر در چین امروزی تا سواحل مدیترانه بود. باز هم عامل پیوند دهنده این سرزمین پهناور زبان فارسی و هویت ایرانی بود که در دستگاه دیوانی حکومت‌ها در جریان بود. هجوم مغولان به ایران دوره تاریخی تازه‌ای را گشود که علی‌رغم وجود قومی مهاجم در ایران می‌شد برای اولین بار پس از ساسانیان آنها را مدافع نام ایران برشمرد. ایلخانان مغول پس از جدایی از دربار خان بزرگ، به سرعت در چارچوب مرزهای ایران به دفاع از ایران پرداختند و با پذیرفتن دین اسلام، توانستند ایرانیان و به خصوص دیوانیان ایرانی را با خود همراه کنند. در این دوره بود که ایلخانان با نام ایران به مراد به کشورهای اروپایی پرداختند و نام ایران را بار دیگر وارد عرصه سیاست جهانی کردند.

اما ایران امروز که در خود بسیاری از این خرده فرهنگ‌ها را دارد، از زمان اوج گرفتن استعمار نوین و بازی با هویت‌های ریشه دار، زمزمه‌های ناخوشایندی را می‌شنود که با اطمینان می‌توان گفت نه از زبان ایرانی، بلکه از زبان تعدادی ناآگاه از تاریخ بیان می‌شود. تهاجم به هویت تاریخی ایرانی که در راستای فعالیت‌های تفرقه افکنانه بیان می‌شود بسیاری از ایرانیان را آزرده خاطر کرده است. ایرانیانی که قرن‌ها در کنار هم زندگی کرده و برای حفظ میراث پدران خود جانفشانی‌ها کرده‌اند. استفاده از برخی واژه‌های نامانوس توسط این افراد در حالی تمام تاریخ ایران را به زیر سوال می‌برد که همه بر این باورند ما در ایران ملیت واحد داشته و داریم و این اقوام ایرانی هستند که در نواحی مختلف ایران زندگی می‌کنند و خود را پاره‌ای جدانشدنی از ایران می‌دانند. با این برداشت است که ایرانیان قرن‌های متمادی با وجود کثرت اقوام در کنار هم زندگی آرامی را داشته‌اند و در گذر تاریخ خوبی‌ها و بدی‌ها، خوشی و غم‌ها را با هم سر کرده‌اند. گذشته از مواضعی که این گروه‌ها دارند، در بعد دیگر قضیه نیز تشکیلاتی به نام دولت قرار دارد که چه در پیش و چه در بعد از انقلاب بیشترین نگاه‌ها و توجه‌ها به آن بوده است. چه بسا این گروه‌ها در تهاجم خود برای از بین بردن هم‌آوایی ایرانیان، دولت‌های حاکم را به عنوان نماد پیوند سیاسی مورد حمله قرار داده و با استفاده از کوچکترین مورد آن را به باد انتقاد قرار می‌دهند. حال مواضعی که دولت‌ها می‌گیرند و عملکرد این دولت‌ها می‌تواند مورد توجه باشد، چه آنکه دولت‌ها و یا به عبارت بهتر حکومت‌ها در جهان سوم بیشترین بار مسوولیت را بر دوش دارند؛ چرا که نه تنها ثروت، بلکه تمام برنامه‌های توسعه‌ای نیز با نظر و نظارت آنها اعمال می‌شود. با توجه به تمام موارد بالا است که در صدد برآمدیم تا با کالبدشکافی موضوع، گوشه‌هایی از آن را بررسی کنیم و در این مورد نقبی به گوشه‌های مختلف ماجرا بزنیم. در این نقد و بررسی که با حضور آقای احسان هوشمند کارشناس مسائل اجتماعی و از پژوهشگران این عرصه صورت گرفت؛ تلاش شد تا به آنچه که باید بپردازیم.

به عنوان اولین سوال، شما چه تصویری از اقوام ایرانی دارید؟ این تصویر را تعریف کنید و بفرمایید که منظور از اقوام ایرانی چیست؟

من ابتدا تشکر می‌کنم از اینکه این فرصت به من داده شد. سوال بسیار با اهمیت و شایسته‌ای است. به نظر می‌آید که در ارتباط با این سوال بایستی به این نکته اشاره داشت که طرح مباحث قومی در متون علمی و متون آکادمیک سابقه چندان درازی ندارد. بیشتر از چند دهه از طرح مباحث قومی در قالب مطالعات آکادمیک نمی‌گذرد.

اولین بار در کشورهای غربی است که بحث مطالعات قومی مطرح می‌شود بنابراین تذکر این نکته در این فرصت بسیار مغتنم خواهد بود که گفته شود اساساً خصوص مفهوم قومیت یا در تعریف این مفهوم و مفاهیم مشابه در میان محققان این حوزه اشتراك نظر زیادی وجود ندارد. بعضی از محققین اعلام کرده‌اند بیش از 300-400 تعریف را از مفهوم قومیت ثبت کرده‌اند.

در زبان انگلیسی قوم و قومگرایی چه تعریف و معنایی دارد؟

اساساً مفهوم قوم در زبان انگلیسی دارای یک پیشینه منفی و نشانگر جدایی‌ها و غیرخودی تلقی کردن برخی گروه‌های اجتماعی است. مفهوم قومیت معادل کفر و موهومات کفرآمیز به کار برد شده است. کما اینکه الان هم شما اگر به فرهنگ‌های و امثال آن و حتی فرهنگ لغاتی که انگلیسی به Webster معروف انگلیسی مثل و بستر فارسی هستند؛ اگر دقت کنید معادل کلمه قومیت به غیر از گروه‌های اجتماعی و گروه‌های فرهنگی به کافران ارجاع داده شده است. پس از مدتی مفهوم قوم و قومیت در متون تخصصی سمت و سوی گروه‌های نژادی پیدا می‌کند. سیاهان، زردها و یهودی‌ها هم به تدریج وارد این مقوله شدند و البته در دوره پایانی این تحول کم‌کم مفهوم قومیت شامل گروه‌های زبانی و مذهبی دیگر می‌شود. اما آنچه که در کشورهای غربی در ارتباط با این مفاهیم مطرح می‌شود چندان متناسب با ساختار اجتماعی ما نیست؛ تاکید روی این نکته است که اساساً گروه‌های قومی در آن جوامع گروه‌هایی هستند که مهاجر هستند. یعنی از جای دیگری به آن سرزمین رفته‌اند که این البته در دل خودش حاوی یک پارادوکسی خواهد بود. شما فرض کنید چینی‌ها یا عرب‌هایی که از کشور خودشان به ایالات متحده مهاجرت کرده‌اند در آن کشور به مثابه یک قوم مورد توجه قرار می‌گیرند که در سرزمین خود جزئی از یک ملت محسوب می‌شوند. اما در جامعه آمریکایی به لحاظ سرزمین برخلاف اقوام دیگری که در جاهای دیگر هستند و تعریف‌شان با سرزمین پیوند خورده است هیچ‌گونه پیوندی با سرزمین جامعه موردنظر یعنی جامعه آمریکا نداشته‌اند.

در جامعه ما چطور، چگونه تعریفی از آن داریم؟

به نظر می آید که قبل از اینکه به تعریف قومیت در جامعه ایران بپردازیم، به این نکته بایستی توجه کنیم که اساساً در جامعه ایران، همه گروه‌ها و همه مردم ایران سهمی در ساختن تمدن ایرانی داشته‌اند. یعنی آنچه ما به عنوان تمدن ایرانی می‌شناسیم حاصل تعامل و تلاش همه ایرانیان است که در گوشه و کنار کشور ساکن بوده‌اند. جنوب کشور، شمال کشور، غرب کشور، شرق کشور. به نوعی همه در اعتلای این فرهنگ و حتی تلاش برای انعکاس این فرهنگ در حوزه‌های تمدن دیگر سهم داشته‌اند. شما نگاه کنید شعری که به فارسی شعر می‌سروده‌اند آیا لزوماً همه شاعران نام‌آور ایرانی و فارسی زبان بوده‌اند. قطعاً پاسخ ما خیر است. شهریار، گلشن کردستانی، قطران تبریزی و نظامی گنجوی و خیلی‌های دیگر را می‌شود مثال زد که کرد، آذری و... بوده‌اند، اما به فارسی شعر سروده‌اند و بر غنای ادبیات فارسی و ادبیات ایرانی افزوده‌اند. به عبارت دیگر اجزای فرهنگ ایران محصول تعامل همه ایرانیان است. این نکته در فهم تعریف اقوام ایرانی مهم است. نکته بعدی که در این زمینه خیلی حائز اهمیت است این است که باشندگان ایران، عموماً هزاران سال است که در این سرزمین ساکن هستند. مهاجرانی نیستند که در 10 یا 50 سال اخیر و یا حتی چند قرن اخیر وارد ایران شده باشند.

در نتیجه باز هم از این منظر بین این گروه‌ها و گروه‌های مشابه در ایالات متحده یا اروپا تفاوت است.

نکته بعدی که در این حوزه خیلی حائز اهمیت است، ما هیچ وقت در ایران درگیری و نزاع بین گروه‌های مختلف اجتماعی را مشاهده نکرده ایم. البته اعتراضات به دولت، اعتراضات به حاکمیت بوده است اما درگیری بین اقوام در ابعاد وسیع و یا نسل‌کشی قومی (آن‌چنان که در اروپای غربی یا بالکان و یا سایر نقاط نمونه‌های آنرا دیده‌ایم) در ایران نداشته‌ایم. در هیچ دوره تاریخی نه تنها نمی‌توان از درگیری میان اقوام ایرانی سخن گفت، بلکه علائمی از پیوستگی عمیق اجتماعی میان همه ایرانیان و اقوام ایرانی هم توسط محققان بی‌طرف و پژوهش‌های میدانی متعدد نشان داده شده است و هم در یک مطالعه عادی قابل مشاهده و بررسی است. شما می‌دانید مفهوم فاصله اجتماعی در نیمه دوم قرن بیستم وارد جامعه شناسی شد. این مفهوم نشان می‌دهد که یک گروه اجتماعی، نژادی و یا مذهبی با گروه‌های دیگر به لحاظ نگرش و به لحاظ مناسبات اجتماعی چه پیوندی دارد یا چه طور مناسبتش را تنظیم می‌کند. فاصله اجتماعی می‌گوید که روابط بین دو گروه به چه صورت است. اولین بار میان سفیدان و سیاهان و بعدها زردها این مورد آزمایش قرار می‌گیرد که چه مقدار پیوستگی میان اینها وجود دارد در این مقیاس مهم‌ترین شاخص ازدواج و هم محله بودن است. هم کلپ بودن است. هم شهری بودن و هم کشور بودن و امثال آن. برخلاف این فاصله‌ای که در غرب میان سیاه و سفید که خود را در قالب نژادپرستی و به صورت یک تراژدی نشان می‌دهد در جامعه ایران، میان گروه‌های اجتماعی نه‌تنها فاصله‌ای نیست بلکه ازدواج میان فلان

شهروند سنندجی با فلان شهروند همدانی یا کرمانی یا شیرازی یا بالعکس شیرازی با اصفهانی نه تنها با مانعی روبه‌رو نیست بلکه بسیار هم مورد استقبال قرار می‌گیرد. هیچ‌گونه محدودیت اجتماعی و فرهنگی در این خصوص تا به حال در هیچ نوع کار پژوهشی، به‌رغم تنوع کارهایی که در این حوزه صورت گرفته است، گزارش نشده است.

همچنین يك نکته حائز اهمیت در اینجا، آداب و سنن و رسوم و به‌علاوه مناسک و اسطوره‌ها است. نوروز برای همه ایرانی‌ها عزیز است.

حتی برای آن بخش‌هایی که از ایران جدا شده‌اند مثل مناطق کردنشین ترکیه، افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان و آذربایجان.

به آن حوزه فرهنگی ایران می‌گویند.

دقیقا. حوزه تمدن ایران یا فرهنگ ایرانی است که مرزهایی فراتر از مرزهای امروزی ایران دارد؛ نشان می‌دهد که اولاً اسطوره‌ها مشترک است. چون در تعریف اقوام در غرب، گاه بر اسطوره مشترک بین يك گروه قومی تاکید می‌شود. شما نگاه کنید بین اسطوره‌های شهروندان کرد آذربایجان غربی یا حتی ساکن جنوب ترکیه با اسطوره مردم تهران و همدان چه تفاوتی هست؟ کاوه، فریدون، رستم، آرش و امثال آن.

از طرف دیگر خود مناسک و آداب و سنن و رسوم و ذهنیات و خلیقات ایرانی‌ها هم بسیار مشترک است. در نتیجه در این بستر تعریف اقوام ایرانی میسر می‌شود. کردهای ترکیه چند دهه مبارزه کردند که نوروز به رسمیت شناخته شود. در حالی که نوروز در حوزه تمدن ایرانی نمادی از همزیستی تاریخی ایرانیان است؛ به گواهی مطالعات عمیق محققان گوناگون آمریکایی و اروپایی، نوروز نمادی از فرهنگ ایرانی است.

متعلق به هیچ قومی هم نیست، متعلق به همه است.

بله. کرد، بلوچ، لر، ترکمن، ارمنی و آذری و... همه ایرانی‌ها، با این مقدمه، نکته دوم را هم بیان کنم و بعد به تعریف بپردازیم. عده‌ای ایران را صرفاً محل سکونت گروه‌های قومی می‌دانند. در حالی که این‌گونه نیست.

ما در ایران کرد داریم، عرب داریم، آذري داریم، بلوچ داریم. اما لزوما مردم سمنان را در هیچ‌کدام از این اقوام نمی‌توان جا داد.

مردم شیراز، مردم بوشهر، مردم هرمزگان را اینها ممکن است که خودشان را شیرازي، بوشهري و یا هرمزگاني بشناسند ولي به عنوان اینکه مثلا فرض کنید قومي به نام قوم فارس در ایران هست محل تردید است و این هم از آن خطاهایی است که برخی از کسانی که درگیر مطالعات قومي هستند متاسفانه به آن توجه نکرده‌اند. ما در ایران قومي به نام قوم فارس نداریم و زبان فارسي نمادي از تعامل تاریخي ایرانیان و زبان همه اقوام ایرانی است نه زبان يك قوم به نام فارس.

من يك گیومه اینجا باز کنم. قوم پارس یا قوم فارس به این معنی شناخته شدند که در مقابل پارت‌ها و مادها شناخته شوند و گرنه همان موقعی که کوروش می‌رود هگمتانه را می‌گیرد و آژی‌دهاک را سرنگون می‌کند محققان یونانی اصلا نمی‌فهمند که قوم پارسي رفته مادي را گرفته است. یعنی اینها این قدر با هم اختلاط داشتند. برای اینکه مشخص شوند می‌گویند آقا این پارس است. این ماد است و آن هم پارت است و گرنه اصلا هیچ تفاوتی بین هیچ کدامشان نبود. همان موقع هم اقوام گیل و آمارد و... بودند که در حوزه نفوذ مادها بودند و به عنوان ماد شناسایی می‌شدند. این توضیح را می‌خواستم بدهم که متاسفانه رفتاری عجیبی را دارند انجام می‌دهند و بعدها هم اروپایی‌ها ایران را پرشیا خطاب کردند که بگویند از پارس گرفته‌اند در حالی که این‌گونه نیست.

بر اساس این توضیحات که شما این بحث را تکمیل کردید اقوام ایرانی را می‌توان در این بستر تاریخي تعریف کرد. اقوام ایرانی گروه‌هایی هستند که در عین اشتراکات عمیق فرهنگی با دیگر ساکنان این سرزمین، اسطوره‌های مشترک، آداب، رسوم، سنن، تاریخ مشترک، سرگذشت مشترک، منافع مشترک، در کنار آن گاه از ویژگی‌های زبانی و البته گاه هم از ویژگی‌های مذهبی خاص خودشان برخوردارند. ما در این تعریف گاه مذهب را اضافه کرده ایم، چون مثلا بعضی از شهروندان کرد شیعه و برخی سنی هستند یا بلوچ‌ها هم سنی و هم شیعه دارند، آذري‌ها و برخی از کردها شیعه مذهب هستند. پس مذهب متغیر اصلی نیست ولي برای برخی از این گروه‌ها ممکن است متغیر مهمی باشد. پس لزوما هویت قومي را تنها نباید با زبان تعریف کرد؛ هویت را با زبان، مذهب و با گذشته طولانی مشترک، تاریخ، سرنوشت و دردها و شادی‌ها و رنج‌ها و جشن‌ها و به هر حال نمادها و نهادهاي متعدد اجتماعي فرهنگی مشترک باید تعریف کرد. در این بستر می‌شود اقوام ایرانی را تعریف کرد. به این معنا به جای کلمه قومیت بنده در مقاله‌ای هم اشاره کرده‌ام بهتر است از مفهوم اقوام ایرانی استفاده کرد. يك تذکر هم باید اینجا اضافه کرد در فرهنگ ایرانی لااقل در فرهنگ متاخر ایرانی مفهوم قومیت نشان دهنده نزدیکی است. برخلاف آنچه در فرهنگ غربی گفتیم قومیت یاد آور جدایی و فاصله، تنفر، گروه‌های کافر، گروه‌های غیرخودی و مهاجر است. ما الان هم

می بینیم کسی که فوت می کند در پایان اطلاعیۀ ترحیم گفته می شود از تمامی کسان و خویشان و اقوام تشکر می کنیم یا کسان و خویشان و اقوام آن فرد دارند پیام تسلیت یا فراخوان برای مجلس ترحیم را اعلام می کنند. طبیعتاً در تبارشناسی مفهوم قومیت در ادبیات ایرانی بار مثبت معنایی آن کاملاً مشهود است و نزدیکی و پیوند را نشان می دهد. برخلاف آنچه در فرهنگ غرب دوری، فاصله، جدایی را به تصویر می کشد.

شما اشاره کردید به تعریف خاصی از فرهنگ ایرانی، تعریف خاص از اقوام ایرانی. ما در غرب اقوامی و گروه هایی را داریم که حضور عینی دارند، تفاوت میان ما چیست؟ ما چگونه هستیم و آنها چگونه هستند؟ آیا می شود به این تفاوت هم اشاره کرد؟

بله. به نکته مهمی اشاره کردید، بسیاری از این کشورها پیوندشان به بیشتر از 200 سال اخیر نمی رسد. در صورتی که پیوند میان باشندگان این سرزمین لااقل در مورد کردها و بلوچها و آذریها و امثالهم به بیش از چند هزار سال می رسد، آیا در این چند هزار سال پیوندهای عمیق خانوادگی، نژادی، فرهنگی، هویتی شکل گرفته است یا خیر؟ نکته ای که از نکته اول برمی آید این است که در اینجا سرزمین هیچ گروهی به وسیله گروه دیگر اشغال نشده است. مثلاً در اتریش یا روسیه تزاری سرزمینی که دولتی قدرتمند آمده در آنجا نظامی را مستقر کرده و البته چالش هایی هم کم و بیش تاکنون به آنها؟ مختلف داشته است. در حالی که در این سرزمین یعنی ایران هیچ گونه سیطره نظامی و یا رابطه غالب و مغلوب شدن، رابطه استعمار و مستعمره شدن میان این گروه های اجتماعی کرد و بلوچ و آذری و همدانی و کرمانی وجود نداشته است.

جالب است بدانیم که بسیاری از حکام ایران در طول این چند هزار سال از گوشه و کنار کشور بوده اند. کریمخان زند و خانواده زند یا خانواده افشار، خاندان صفویه، قاجارها، کرد یا ترکمن یا آذری و... بوده اند، شما کدام گروه ایرانی را می توانید بگویید که در نظام سیاسی کشور در سده های اخیر و در چند هزار سال ایران مشارکت نداشته است. در اسطوره، شما شاهنامه را نگاه کنید در آن کرد هست، بلوچ و سیستانی هست، در آن همه هستند یعنی تاریخ مشترک که گفته می شود با همه اجزای فرهنگی و اجزای آن و البته پیوندهای زبانی بسیار مشترکی هم هست. از این نکات نباید به سادگی گذشت. شما بین زبان های کردی و زبان فارسی چقدر پیوند به لحاظ کلمات، لغات، ساختار و در مجموع دستور زبانی می توانید مشاهده کنید. به این ترتیب واقعا به نظر می آید برای اینکه دچار خطای رویکرد پوزیتویستی و مطالعه اثبات گرایانه نشویم، یعنی پدیده ای را در گوشه ای از جهان مطالعه کردن و نتایج آن را به تمام بشریت تعمیم دادن که کاری به هر حال غیر علمی است و هم در مورد آن تردید روشی و محتوایی می تواند طرح شود به نظر می رسد که در بررسی معادله اقوام ایرانی حتماً بایستی به ویژگی های تاریخی و فرهنگی این سرزمین ارجاع داد وگرنه ما دچار خطا خواهیم شد. امری که در بسیاری از متونی که امروزه در بررسی اقوام ایرانی مورد توجه قرار می گیرد متأسفانه از آن

غفلت می‌شود و به این تاریخ و این سرگذشت مشترک توجه لازم صورت نمی‌گیرد. البته این بی‌توجهی را در آثار گروهی از فعالان قوم‌گرا هم تعدا و یا گاه به اشتباه قابل مشاهده است.

خوب است وارد يك فاز تاريخي شويم. تا پايان دوره قاجارها، چيزي به اسم قوميت در ايران، احساس نمي‌شد، در ايران اقوام مختلف زندگي مي‌کنند. اين يك واقعيت است که کمتر به آن اشاره مي‌کنند. شما روندی تاریخی از این موضوع را برای ما بگوئید. در دوره قاجارها چه اتفاقی افتاد؟ در دوره پهلوی چه اتفاقی افتاد و بالاخره بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران ما چه روندی را شاهد بودیم. پیشنهاد می‌کنیم که اینها را تفکیک کنید و بیشتر توضیح بدهید تا مسائل روشن‌تر شود.

به نظر می‌رسد که يك اتفاق مهم بعد از دوره صفويه در ايران رخ می‌دهد و آن اتفاق این است که بعد از جنگ چالدران، مرزهاي سياسي کشور با مرزهاي فرهنگي انطباقشان را از دست می‌دهند.

بخش‌هایی از ایران، از سرزمین مادري جدا می‌شود. شما می‌دانید در جنگ چالدران تعدادی از امارات کرد برای اینکه در برابر رسمیت مذهب تشیع مقاومت کردند، به دولت عثمانی پیوستند و در این جا جدایی که میان بخشی از جامعه کردی با دیگر کردها و جامعه ایرانی شکل می‌گیرد، عملاً موجب تفاوت مرزهاي فرهنگي و سياسي می‌شود. این داستان در دوره قاجار تعمیق می‌شود. به این معنا که در جنگ‌هاي ایران و روس، بخش‌هایی از قفقاز هم از ایران جدا شدند و به روسیه ضمیمه گردیدند و در این حوزه هم باز این اتفاق می‌افتد، یعنی خانات گنجه و باکو و محال اران یا آلبانیایی قفقاز که بعدها به جمهوری آذربایجان معروف می‌شود از ایران جدا می‌شوند. از طرف دیگر در همین دوران، یعنی دوره قاجار، مرزهاي شمال شرقي کشور هم در قرارداد (آخال که در سال 1882) بسته می‌شود و بخشی از مناطقي که بعدها محل سکونت اقوام ترکمن می‌گردد و از ایران جدا می‌شود در بین مرزهاي سياسي و فرهنگي ایجاد تفاوت می‌کند.

کما اینکه در همین دوره هم به خصوص از دوره فتحعلي شاه به بعد در مرزهاي شرقي این اتفاق می‌افتد. بخش‌هایی از افغانستان و بخش‌هایی از هند تحت کنترل بریتانیا؛ انگلیسی‌ها می‌آیند مرزهايی ترسیم می‌کنند. البته گزارش‌هاي مهمی هم در این زمینه چاپ شده و عملاً موجب می‌شود که بخشی از مناطق بلوچ‌نشین از ایران جدا شود. يك نکته اینکه خود به خود همین اتفاق‌ها آستن حادثه خواهد بود. نکته دوم اینکه در پایان قرن 19 و اوایل قرن 20 اتفاق‌هایی می‌افتد که در نتیجه رقابت بین دول اروپایی و نیز مسائل داخلی و امپراتوری تزاری در شمال ایران از يك طرف به اضمحلال می‌رود و از طرف دیگری امپراتوری عثمانی هم از هم فرو می‌پاشد. باید توجه شود که در پایان

امپراتوری روسیه کم‌کم فشار اسلاوها علیه غیراسلاوها بالا می‌رود؛ یک نوع پان اسلاویسم در حال شکل‌گیری است و جالب اینجاست که اولین زمزمه‌های پان‌ترکسیم در همین دوره در منطقه تاتار در میان تاتارهای روسیه شکل می‌گیرد؛ حتی نه در میان آذری‌ها یا در میان ترک‌ها یا ترکیه و امثالهم

تاتارهای مجارستان و اوکراین؟

خیر! تاتارهای روسیه تزاری، در اینجا هم البته نقش بعضی از مستشرقین به صورت واضحی روشن است. به عنوان نمونه وام‌بری، که می‌آید، عملاً پان‌ترکسیم را تشویق می‌کند. این جاسوس انگلیسی مجاری الاصل و یهودی بود و در لباس در اویش به منطقه می‌آید. تضعیف روسیه هم از اهداف این کار بود. خاطراتش هم منتشر شده است. او به این منطقه می‌آید و البته تاثیری هم بر شکل‌گیری پان‌ترکسیم دارد. در این دوران کم‌کم پان‌ترکسیم به وجود می‌آید

و تغییر نام تاریخی اران و شمال ارس به آذربایجان؟

به تدریج این جریان به خانات باکو و گنجه و نخجوان و امثالهم که بعدها خودشان را به نام جمهوری آذربایجان می‌خوانند، کشیده می‌شود. برخلاف نام تاریخی و قدیمی این سرزمین که اران خوانده می‌شد. کما اینکه نباید نقش ترک‌های جوان عثمانی را در این نامگذاری نادیده گرفت

این تحول در زمان استالین بود؟

قبل از استالین است. اعلام جمهوری آذربایجان که عملاً جغرافی تاریخی هم به اهالی اران صورت می‌گیرد، چون آنها را از هویت دیرینه‌شان جدا می‌کند و نام تازه‌ای که قبلاً فقط مربوط به تبریز و مناطق آذری ایران و جنوب ارس بوده است، برای خودشان برمی‌گزینند که البته با ادعاهای الحاق‌گرایانه بعدی همراه می‌شود. اگر خاطرات رسولزاده را نگاه کنید، در پایان حاضر بودند با فشاری که نخبگان ایران آوردند، این نام را پس بگیرند. البته در ایران کوتاهی‌هایی شد که وارد آن بحث نخواهیم شد

از طرف دیگر در ویرانه‌های عثمانی وقتی که خلافت عثمانی در حال احتضار است، در میان افسران جوانی از سپاه حمیدیه، که از دولت عثمانی حمایت می‌کنند، گروه‌هایی کرد

هم هستند، به خصوص کردهای سنی که می‌خواهند از خلیفه اسلامی دفاع کنند، وقتی که این خلیفه در نبرد و در رقابت با دول اروپایی شکست می‌خورد، بر ویرانه‌های آن پان‌ترکسیم کم‌کم قدرت می‌گیرد.

چگونه کردهای عثمانی تقسیم می‌شوند؟

بعد از پایان جنگ اول جهانی و فروپاشی امپراتوری و خلافت عثمانی، بخش‌های مهمی از این امپراتوری به نام کشورهای جدید مثل کشورهای عربی همسایه ایران از کویت و عراق گرفته تا اردن، لبنان، فلسطین، سوریه و امثالهم جدا می‌شود. در اینجا برندگان جنگ یا متفقین که جنگ را برده‌اند، عملاً در قراردادی که در ورسای فرانسه بسته می‌شود و در آن اشاره می‌گردد که می‌توان در مناطق کردنشین ترکیه و شمال عراق دولتی تشکیل داد. البته هیچ اشاره‌ای به نام ایران و یا کردهای ایران در این قرارداد نیست و حتی بعدها ملک محمود در سلیمانیه ادعای شاهی می‌کند. شیخ محمود برزنجی خودش را شاه کردستان می‌نامد، انگلیسی‌ها هم از او حمایت می‌کنند نه به عنوان شاه بلکه در حد یک قدرت محلی، اما در میانه کار انگلیسی‌ها متوجه می‌شوند با هشدارهایی که خانواده فیصل به آنها می‌دهند که اگر کردهای شمال عراق و جنوب ترکیه با هم کشوری را تشکیل بدهند، در جایی که دولت عراق تشکیل می‌شود، سلطنت خانواده فیصل شکل می‌گیرد، توازن جمعیتی به نفع شیعیان رقم خواهد خورد و انگلیس این را با منافع خودش سازگار نمی‌بیند، در نتیجه دست از حمایت شیخ محمود برمی‌دارد و عملاً دولت عراق نوین شکل می‌گیرد و البته از روز تولد عراق جریان‌های کردی هم در عراق در مقابله با این دولت شکل گرفته‌اند. به عبارت دیگر عمر دولت عراق کمتر از جریان‌های کردی خواهان جدایی از عراق است. آنها شکل گرفته‌اند، بعد عراق شکل می‌گیرد.

آیا در میان کردهای ترکیه هم حرکتی شکل می‌گیرد؟

اینجا یک اتفاق می‌افتد. در ویرانه‌های عثمانی جریان‌های کردی همچون هویتشان در برابر عرب‌ها در عراق و ترک‌های ترکیه به‌خطر می‌افتد، آنها هم برای اینکه هویتشان به‌خطر نیفتد، تلاش‌هایی را آغاز می‌کنند. جالب است بدانید که در ابتدای کار ایرانی می‌اندیشیدند. خودشان را از اعقاب رستم و سهراب می‌دانستند. مهمترین این جریان‌ها که اتفاقاً رنگ نظامی هم به‌خودش می‌گیرد، کمیته خوی بوون یا مستقل‌بودن، به رهبری احسان نوری پاشا است که شکل می‌گیرد.

احسان نوری پاشا در خاطراتش اشاره می‌کند ما وقتی که می‌جنگیدیم، گویی خون قهرمانان افسانه‌ای ایران، رستم و سهراب در رگ‌هایمان به جوش آمده و با سربازان

توران می‌جنگیم... علی‌رغم اینکه آنها در اساسنامه‌شان تاکید کرده بودند که نسبت به منافع دولت شاهنشاهی ایران نه تنها کمال احترام، بلکه احساس برادری دارند، اما دولت رضاشاه به دلایلی مرزهای ایران را در اختیار ارتش ترکیه قرار داد تا بیایند از پشت آرات کوچک. که آن وقت جزو خاک ایران بود که خیلی هم منطقه مهم سوق الجیشی‌ای است. از ایران جدا می‌شود. نیروهای ترک می‌آیند با استفاده از فرصتی که رضا شاه به آنها داده احسان نوری پاشا را سرکوب می‌کنند و احسان نوری پاشا به تهران می‌آید و زندگی سخت و پرماجری را در تهران پیش می‌گیرد تا سال 56 که فوت می‌کند، نگاه به ایران هم مثبت بوده است. طبیعتاً وقتی که جریان پان‌ترکی و پان‌کردی شکل می‌گیرند، خیلی طبیعی است که یک نگاهشان هم متوجه آذری‌ها و کردهای ایران باشد. خود به خود نگرانی‌هایی در ایران در میان حاکمیت شکل می‌گیرد. یعنی در دولت رضاشاه، مثلاً فروغی سفیر ایران که در استامبول بود، دائماً گزارش می‌داد که این انگلیسی‌ها تخم‌لق استقلال کردستان را در دهان گروه‌های کرد گذاشته‌اند. باید احتیاط کنیم. باید چه کار کنیم. اگرچه برخی از آگاهان ایرانی، آگاهان به تاریخ و فرهنگ ایران هشدارهای فروغی را خیلی جدی نمی‌دانستند و می‌گفتند با توجه به ریشه‌های تاریخی و فرهنگی و نگاه ملی‌ای که در میان کردها و آذری‌های ایران هست، نباید خیلی نگران بود، اما به هر حال دولت تحت تاثیر این نگرانی‌ها و برخی تحرکات قرار می‌گیرد. کم‌کم ما وارد معادله سیاسی شدن قومیت در ایران می‌شویم، اما ما هنوز هیچ پدیده قومی را در این دوره تاریخی نداشتیم. یعنی در دوره رضاشاه هیچ خیزشی که صبغه قومی داشته باشد نمی‌بینید. اگر شما بخواهید مثلاً اینجا برای نقد صحبت‌های بنده به شیخ خزعل اشاره کنید، باید بگویم که مساله شیخ خزعل یک حرکت قومی نبوده، شیخ خزعل تحت تاثیر انگلیسی‌ها، جریانی سیاسی - عشیره‌ای بوده و اتحادش با بختیاری‌ها، با لرها، مؤید این ادعا است.

یک تلاش داخلی بود جهت مقابله با عنصر خارجی

البته عامل انگلیس هم گاهی اوقات می‌تواند نگاهی به بیرون داشته باشد، فراموش نشود که پان‌عربیسم اساساً بعد از ظهور جمال عبدالناصر بود که خودش را نشان داد و در اینجا نمی‌توان به آن تاکید کرد و شیخ خزعل را به آن جریان وابسته دانست. شما می‌دانید در مقابل شیخ خزعل، بسیاری از خانواده‌های عرب در ایران مقاومت کردند، از جمله طایفه بزرگ بنی‌طرف که در مقابلش ایستادند و به هر حال بقیه ماجرا که در تاریخ ثبت شده است.

بحث سیاسی شدن موضوع اقوام به چه دوره‌ای و یا چه گروهی باز می‌گردد؟

برای اولین بار بحث سیاسی شدن اقوام برمی‌گردد به گفتمان مارکسیست‌های ایران.

کمونیست‌های ایران تحت تاثیر گفتمان لنینی - مارکسی که صحبت از حقوق خلق‌ها به ... میان می‌آید، تحت تاثیر گفتمان مارکسیسم، تعریف‌هایی را ارائه می‌کنند

پس توده‌ای‌ها هم اینجا يك خیانت دیگر کردند

فعلا توده‌ای‌ها وارد نشده‌اند. کمونیست‌ها هستند. یعنی می‌آیند برای اولین بار در نیمه دوم دهه اول 1300 و در اعلامیه کنگره دوم حزب کمونیست ایران صحبت از کثیره‌الم‌بودن ایران می‌کنند، در حالی که جامعه ایران ممکن است قوم‌های متعدد داشته باشد، ولي يك ملت است. ملت ایران و صحبت از کثیرالم‌شدن از آن زمان در گفتمان برخی از جریان‌های چپ وارد می‌شود که البته امروز هم ما نمود آن را در این طرف و آن طرف شاهد هستیم، علی‌رغم اینکه گروه‌اندکی از کمونیست‌های ایرانی برای اولین بار سخن از کثیره‌الم‌بودن ایران یا خلق‌ها یا امثال آنها می‌رانند، هنوز از سیاسی‌شدن اقوام خبری نیست

مربوط به دوره رضاشاه می‌شود؟

بله، مربوط به دوره رضاشاه است. همزمان با این برخی از کمونیست‌های معروف ایران مثل دکتر تقی ارانی و حتی پیشه‌وری با این دیدگاه‌ها مخالف بودند. پیشه‌وری در روزنامه حقیقت، مجموعه مقالاتی دارد علیه کسانی که در ایران می‌خواهند سخن از خلق‌ها و ملل به میان آورند و ابراز نگرانی پیشه‌وری و البته تقی ارانی هم به همین ترتیب در آلمان در نشریه ایرانشهر و فرنگستان که در برلین چاپ می‌شد در ارتباط با ملیت و ایرانیت نگران بودند، می‌دانید تقی ارانی هم خودش آذری بوده است و کاملاً در مقابل این دیدگاه موضع دارند

اما شهریور 20 فرا می‌رسد. اولین بار در تاریخ ایران از این دوران است که ما کم‌کم شاهد شکل‌گیری گروه‌هایی هستیم با هویتی به قول خودشان هویت قومی که به‌نوعی ندای جداسری و خیره‌سری در بحث قومی را سر می‌دهند و ادعاهای تجزیه‌طلبانه کم‌کم خودش را نشان می‌دهد. اگر ما تا به امروز صحبت می‌کردیم تحت‌تاثیر عامل خارجی است و اسناد خارجی هم کمابیش این را نشان می‌داد، خاطرات بسیاری از کسانی که درگیر این معادله بودند این را کاملاً نشان می‌داد، ممکن بود این داستان به جد گرفته نشود، اما امروز خوشبختانه با باز شدن درهای آرشیوهای حزب کمونیست شوروی در باکو و مسکو و همچنین بریتانیا، ایالات متحده و امثال آن، کم‌کم به صراحت و روشنی می‌توان نه تنها ردپا بلکه دخالت آشکار و روشن عناصر خارجی را هم در اینجا دید.. بخشی از اسناد در کتاب بسیار خواندنی آقای جمیل حسنی یعنی فراز و فرود فرقه

آذربایجان که نشر نی چاپ کرده نیز آمده، بخشی از آن در مجله جنگ سرد در آمریکا منتشر شده که ترجمه آن در مجله گفتوگو و چشم انداز ایران منتشر شده است. شما ملاحظه می فرمایید برای اولین بار اتحاد جماهیر شوروی وقتی که وارد ایران می شود در دو نوبت سیاست توجه به آذربایجان و کردستان و شمال ایران تا گرگان را در پیش می گیرد. ابتدا در هنگام ورود، در سال اول سیاستی را پیش می گیرند. گروه هایی را در آذربایجان، کردستان در مهاباد و تبریز تقویت می کنند. اما در نیمه پایانی سال دوم 21 به نظر می آید به دلیل اینکه کم کم در جنگ احساس می کنند که توازن به هم خورده است کوتاه می آیند حتی به دولت ایران اجازه می دهند که برگردد و آرامشی را برقرار کند. اما از تیرماه 23 مجدداً با سیاست های جدید شوروی برای کسب امتیاز نفت شمال این داستان وارد مرحله تازه ای می شود.

اهداف اتحاد جماهیر شوروی از این تحرکات چه بود؟

در این اسناد کاملاً مشاهده می شود که نیروهای شوروی دو هدف را تعقیب می کردند.

- 1- الحاق آذربایجان و بخشی از مناطق کردنشین ایران و آذربایجان به شوروی 2- در مرحله بعد از سال 23 به بعد اگر الحاق دست نیافتنی یا غیرممکن است حداقل به دست گرفتن امتیاز نفت شمال در این خصوص حزب توده وارد عمل می شود. درخواست موازنه مثبت احسان طبری از برجسته های حزب توده که درخواست می کند چون بخشی از نفت جنوب ایران هم در اختیار انگلیس است، نفت شمال ایران در اختیار شوروی قرار بگیرد که با هشیاری نیروهای ملی در مجلس چهاردهم و به خصوص مرحوم دکتر مصدق طرحی به مجلس برده می شود و سیاست موازنه منفی مطرح می شود که نه به این و نه به آن توده ای ها و به خصوص شخص پیشه وری علیه مصدق موضع می گیرند. اینجا چند تا اتفاق در کردستان و آذربایجان رخ می دهد 1- دولت روسیه و نیروهای اشغالگرش برخلاف کنوانسیون های بین المللی اجازه نمی دهند نیروهای ایرانی در حفظ نظم و امنیت در مناطق اشغالی تلاش کنند. 2- با توجه به اینکه از قبل و در این دوره به خصوص شمار زیادی از مهاجران به آذربایجان برگردانده شدند، مهاجران به کسانی می گویند که در دهه های قبل اینجا بودند و به روسیه تزاری مهاجرت کرده اند و آمده اند به شوروی. اینها به تدریج که بخش عمده شان هم وابسته های ایدئولوژیک یا سیاسی به کمونیست بودند به ایران برگشت داده می شوند، بین 6 تا 13 هزار نفر به ایران آمده و همچنان مانند نیروهای جمهوری آذربایجان می آیند مستقر می شوند در حالی که به نیروهای دولتی اجازه داده نمی شود که فعالیتی داشته باشند اگر جایی هم اخلاقی هست امنیت و نظم برگردانده شود. خب در اینجا کومله ژکاف در مهاباد تاسیس می شود و همچنین حزب فرقه دموکرات البته ابتدا حزب توده شعبه ایالتی در تبریز شکل می گیرد و بعد در شهریور 23 تبدیل می شوند به فرقه دموکرات آذربایجان که پیشه وری را به عنوان سرکرده نصب می کنند. پس مشخص است که عامل خارجی به دو طریق در سیاسی شدن مساله اقوام نقش آشکاری داشته است: 1- به لحاظ گفتمانی یعنی تحت تاثیر روش های کمونیستی و حق ملل لنین که البته خودشان هم هیچگاه رعایت

نکردند و به خصوص که تمامی سرزمین‌های تحت سیطره شوروی اصلاً جزو شوروی نبودند. این سرزمین‌ها یا جزو ایران یا کشورهای دیگر بودند که به زور در طی جنگ ایران و روس در دوره فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه قبل از جنگ اول به روسیه اضافه شدند و همین‌طور بخش اروپایی شرقی‌اش که در همین دوره‌های اخیر جدا شدند لتونی و لیتوانی و امثال آن و طبیعی است که در آنجا، آن تئوری شاید می‌توانست جواب دهد. که البته تئوری خودشان را هم موردنظر و مورد توجه قرار ندادند و به آن پایبند نبودند و حتی سیاست مهاجرت روس‌ها و روس‌تبارها را به گوشه و کنار اتحاد جماهیر شوروی در پیش گرفتند اما به هر حال تحت‌تأثیر آن گفتمان از طرفی و از این مهم‌تر تحت‌تأثیر دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم عامل خارجی که ابتدا شوروی‌ها هستند بعد پای قدرت‌های دیگر هم باز می‌شود کم‌کم سازمان‌های قومی در ایران جان می‌گیرند. البته به دنبال خروج نیروهای شوروی به همان سادگی که فرقه دموکرات آذربایجان و... به وجود آمدند به همان سادگی هم از بین می‌روند. شما ملاحظه می‌کنید که شوروی‌ها بیرون می‌روند و چند روز بعد توسط اهالی آذربایجان قبل از ورود ارتش، فرقه‌ای‌ها سرکوب می‌شوند و رهبران‌شان از ایران فرار می‌کنند و تعدادی از آنها می‌مانند و البته داستان مهاباد هم به نحو دیگری تمام می‌شود. اما این سرآغاز قوم‌گرایی است.

چرا؟ چه دلایلی برای این موضوع وجود دارد و چه عواملی باعث آن شد؟

در اینجا چند ادعای مهم مطرح می‌شود. یکی اینکه آذربایجان از روند امکانات مملکت بی‌بهره شده است. اساساً بعد از شکل‌گیری دولت نوین و مدرن رضاشاه در ایران، ساختار برنامه‌ریزی و توسعه در ایران ساختار ناموزونی بود. تبریز هم محل سکونت ولیعهد است و هم دروازه ایران به اروپاست از طریق مرز با روسیه تزاری و عثمانی سابق و بعد هم ترکیه مرتبط است. هر دو امکان از تبریز گرفته می‌شود اما نه به خاطر تعدی در کار. اولاً روسیه تزاری که تبدیل به شوروی می‌شود مرزهایش، مرزهای آهنین می‌شود. خود به خود دیگر امکان رفت و آمد بسته می‌شود.

از طرف دیگر ترکیه نوین هم که به وجود می‌آید، مرز به شکل دیگری بسته می‌شود. حکومت نظامی آتاتورک که نگرانی کردها را دارد و البته درگیری‌هایی که با کردها دارد خودبه‌خود مرزهایش با ایران، چون بخش عمده مرزهای ترکیه با ایران ساکنانش کرد هستند. آن مرزها هم بسته می‌شود. خود به خود این امکان آذربایجان برای ارتباط اقتصادی و تجاری با اروپا به شدت کم و گرفته می‌شود و این بر روی وضعیت توسعه تبریز اثر می‌گذارد.

ولیعهد هم که از آنجا به پایتخت در تهران رفته است؛ به گونه‌ای دیگر تهران دارد متمرکز می‌شود. طبیعتاً باز امکان از تبریز گرفته می‌شود و البته کم‌وبیش آذربایجان جزو نقاط

توسعه یافته کشور است. اگرچه هنوز تا شاخص‌های ایده‌آل توسعه فاصله زیادی وجود دارد. وقتی که شوروی‌ها در اینجا هستند. حریم امنیتی برای قوم‌گراها ایجاد کرده‌اند. امکانات مالی در اختیارشان قرار داده‌اند. امکانات نظامی در اختیار آنها قرار داده‌اند. همه اینها در کتاب حسن‌لی حتی به عدد و به شماره چاپخانه ماشین، تفنگ، گوله و... با سند آمده و همه اینها در اسناد تاریخی ایرانی هم کم و بیش ثبت شده است... شما مکاتبات متعدد فرماندهان محلی، رئیس شهربانی، روسای ژاندارمری و حتی ناراضیان از پیشه‌وری را می‌بینید دائماً می‌گویند در فلان منطقه، فلان آدم شروری دارد اقدامی انجام می‌دهد ولی نیروهای شوروی اجازه نمی‌دهند که نیروهای دولتی بروند آنها را سرکوب کنند و حتی در تغییر نام کومله ژکاف به حزب دموکرات بعد از سفر قاضی محمد اینجا به دستور آنها است که قاضی محمد این نام را تغییر می‌دهد. اما دامنه فعالیت آنها البته تا سال 1357 به شکل بسیار محدودی استمرار پیدا می‌کند. گروه‌های آذری در باکو تحت‌تأثیر حزب توده و گروه‌های کرد کمابیش در عراق تحت‌تأثیر وزیر پرچم بارزانی‌ها یا زیر پرچم دولت عراق که البته در درون هم مشکلات متعددی دارند. در سال 37 رهبری حزب دموکرات عبدالله اسحاقی (احمد توفیق)، در کنگره‌اش عبدالرحمان قاسملورا به جرم جاسوسی برای ساواک اخراج می‌کند. بیش از ده سال قاسملو از حزب دموکرات خارج می‌شود. به دنبال آن هواداران قاسملو کودتایی می‌کنند و بر می‌گردند به حزب دموکرات و احمد توفیق (عبد... اسحاقی-) او بعدها به طرز مشکوکی از بین می‌رود هنوز هم مرگ او درهاله‌ای از ابهام قرار دارد. این در اواخر دهه 40 شمسی خود ماست. قاسملو که برمی‌گردد سیاست‌های پیشین حزب را نفی می‌کند. از آن فضای قوم‌گرایی و کردگرایی می‌خواهد به سمت سوسیالیست و حقوق طبقات پایین در بیاورد؛ کما اینکه قاسملو به قاضی محمد انتقاد می‌کند که قاضی محمد بخش عمده‌ای از ژنرال‌ها و همکارانش را که از میان خان‌ها و روسای عشایر انتخاب کرده بود و البته هیچ توجهی با آن نگاه کمونیستی و سوسیالیستی به حقوق طبقات پایین و کارگردان نشده است. طبیعتاً تا سال 57 اینها کج دار و مریز تحت حمایت‌های خارجی به حیات خودشان ادامه می‌دهند. به خصوص در این اواخر حمایت‌های بعضی‌ها کاملاً روشن است

در جمع‌بندی این دوره نسبت به دوره رضاشاه به چه نتایجی در خصوص قوم‌گرایی و نیز ناتوانی‌های حاکمیت می‌رسیم؟

در جمع‌بندی این دوره نسبت به دوره رضاشاه به چند نکته می‌رسیم: اولاً با آن تحولات که در گوشه و کنار کشور رخ می‌دهد؛ هیچ‌گاه دولت یعنی از دوره رضاشاه، محمدرضا پهلوی تا دوره بعد از انقلاب توجه نشد که شرایط ایران، شرایط ترکیه و عراق نیست. آنها دولت‌هایی هستند که در اوایل دهه بیست میلادی به وجود آمده‌اند. ما ملت عمیق و ریشه‌داری هستیم. نباید از آنها الگو گرفت. رضاشاه از مدل آتاتورک الگومی گیرد و توجه نداشت که نباید سیاست‌های آنجا را در اینجا عیناً اعمال کرد. نکته دوم این است که برای رصد تحولات از آن دوره، حتی امروز ما هنوز یک مرکز مطالعاتی، پژوهشی،

علمی، دیارتمان، دانشکده یا محلی که یک گروه پژوهشی که به صورت علمی، این تحولات را رصد کند نداریم. نکته بعدی این است دوره‌ای که انگلیسی‌ها در هند بودند ایران‌زدایی از شرق و غرب و شمال ایران و شروع می‌شود یعنی وقتی که انگلیسی‌ها هند را می‌گیرند زبان فارسی در هند به محاق برده می‌شود و فشار وارد می‌شود که این زبان از بین برود. در روسیه در ناحیه قفقاز تلاش‌های زیادی برای از بین بردن عناصر فرهنگ ایران شکل می‌گیرد.

در ترکیه نوین عناصر ایرانی حذف می‌شوند. زبان عثمانی آمیزه‌ای از ترکی و فارسی و عربی بود و با رواج زبان ترکی استاندارد فعلی عملاً ایران‌زدایی از آن فرهنگ می‌شود. در عراق بسیاری از مکتبخانه‌ها هنوز کتاب‌های حافظ و سعدی را درس می‌دادند، تا سال 1930 کم‌کم با بنای فرهنگ ایرانی هم مقابله می‌شود و طبعاً دولت نگران می‌شود و البته برای رفع این نگرانی هر کاری می‌شود اما کسی به فکر تاسیس مراکز رصدی و علمی نمی‌افتد.

نکته بعدی که در اینجا حائز اهمیت است این است که بعضی از گروه‌های سیاسی در آذربایجان شوروی، باکو و همچنین در ترکیه و شمال عراق کم‌کم متوجه اقوام ایرانی می‌شوند. یعنی متوجه کرده‌ها و آذری‌های ایران می‌شوند. لذا کم‌کم این داستان شکل امنیتی هم پیدا می‌کند و البته به ابعاد فرهنگی و اجتماعی آن توجه نشده است. یعنی شما نگاه کنید الان موسیقی کردی یا موسیقی بلوچی جزئی از موسیقی ایرانی است.

همچنین الان هم بخشی از موسیقی ایران، سازهایش، شخصیت‌هایش، مقام‌هایش مشترک است بین کرده‌ها و آذری‌ها، تاجیک‌ها، افغان‌ها و همه ایرانی‌ها ولی به آن به عنوان جزئی از هویت ایرانی توجه نمی‌شود.

نکته بعدی هم که خیلی حائز اهمیت است این است که چون امکان مشارکت گسترده مردم در تعیین سرنوشت خودشان برای یک نظام دموکراتیک مهیا نبوده تا دوره پهلوی دوم عملاً الگوی جذب خرده فرهنگ‌ها و مردم ساکن در این نواحی در نظام ملی با تزویر یا زور است؛ ابزار نظامی است یا تطمیع و خرید برخی از نخبه‌ها و امثالهم است یا سیاست بازی است. عملاً از مشارکت مردم، از شکل‌گیری نهادهای مدنی خبری نیست و طبیعتاً واکنش‌هایی هم شکل می‌گیرد. یک وقتی که عشایر در دوره رضا شاه یکجانشین می‌شوند، طبیعتاً این قدرت از دست رفته کم‌کم باید به نوعی از طریق فرزندان این روسای عشایر خودش را نشان دهد. بسیاری از جریان‌های قومی یا برآمده از عشایر یا فرزندان آنها است. شما به اسامی ژنرال‌های قاضی محمد نگاه کنید عشایر هستند. یعنی کاملاً مشهود است و حتی همین الان در شمال عراق نگاه کنید خانواده بارزانی و طالبان دقیقاً از دو ایل متفاوت بازران و طالبانی برخوردارند. این شکل

عشایری هنوز هم در این داستان کاملاً روشن است. نکته بعدی اینکه، در تقویت فرهنگ ملی از راهکارهای علمی در این دوران مدد گرفته نشد. ضمن آنکه ویژگی فرهنگی اقوام به عنوان جزئی از سرمایه ملی انگاشته نشد.

همچنین امکان مفاهمه جدی روشنفکران و اهل علم و فرهنگ کشور در گوشه و کنار کشور به عنوان یک ضرورت ملی مورد توجه قرار نمی‌گیرد و روند ناموزون توسعه در کشور موجب می‌شود که گوشه و کنار کشور بی‌بهره باشند یا بهره کمی از توسعه کشور ببرند.

پس توسعه نیافتگی ویژگی قومی ندارد؟

بله، توسعه نیافتگی بخش‌هایی از ایران ویژگی قومی ندارد. استان فارس بخش‌های جنوبی اش فارس هستند، زبانشان فارسی است ولی محروم است. بوشهر و هرمزگان، چهارمحال، سمنان، کهگیلویه و بویر احمد. نکته دوم این است که در همه جای دنیا شاخص توسعه مرزها حتی در ایالات متحده آمریکا نسبت به مرکز کشور پایین است، الان آمریکا مدتی است شروع کرده در مورد مرزهای جنوبی اش در مرز مکزیک، طرح‌های تازه‌ای را به اجرا درمی‌آورد و همه حتی در سوئیس وضع تقریباً مشابه است. گزارش‌های پژوهشی نشان می‌دهد که شاخص‌های توسعه مرزها با داخل کشور متفاوت است. هر چند مساله عمومی است اما شدت و ضعفش متفاوت است. در ایران هم البته باید در این زمینه تجدیدنظری می‌شد که نشد.

www.roozna.com // انتهای خبر // روزنامه اعتماد ملی

[چاپ خبر](#)



نسخه چاپی / ساعت و تاریخ مخابره خبر :: 25/1/1387 17:50:0 کد خبر : 58073 ارسال شده از :

در گفت و گوبا احسان هوشمند بررسی شد؛ قوم گرایی در ایران معاصر - کریم جعفری

پس از پیروزی انقلاب در خصوص اقوام ایرانی چه تحولاتی رخ می دهد؟ از 57 به بعد مدتی بی دولتی در ایران شکل می گیرد. دولت موقت روی کار می آید. ارتش بنایش سست شده است. فرمانده های ارتش اعدام شده اند. عملاً ارتش منسجمی نیست. ژاندارمری منسجمی نداریم. شهربانی به همین ترتیب، درگیری های قومی در کردستان آغاز می شود که قبلاً مورد بحث قرار گرفت. گروه های چپ مستقر در منطقه به رغم اینکه دولت موقت خیلی با آنها از سر مدارا درآمد، کوتا می آمدند.

پادگان مهاباد در اول اسفند 57 غارت می شود. 6 روز قبل از آن شهربانی مهاباد غارت می شود. درگیری های سنندج به وجود می آید و به دنبال آن کم کم راه گفت و گو بسته می شود و دولت موقت کنار می رود و یک دوره چند ساله ای از درگیری در مناطق کردنشین را شاهد هستیم. البته باز هم تاکید می کنیم که منظور از مناطق کردنشین مناطقی است که کردهای سنی مذهب ساکن هستند. هیچ گاه این درگیری ها به مناطق کرمانشاه و کردهای شیعه آن حوزه یا گروس کشیده نشد. در این دوره فرصت سوزی های زیادی صورت گرفت و البته تلاش های آیتا... طالقانی و بسیاری از شخصیت های ملی برای اینکه داستان ابعاد خونین پیدا نکند به جایی نرسید و تلفات سنگینی بر جای گذاشت، تلفات نیروهای دولتی با گروه های کرد، تلفات گروه های کرد با هم. شما می دانید که در برخی مناطق کردنشین تلفاتی که دموکرات و کومله بر یکدیگر وارد کردند به مراتب از تلفاتی که بر اثر درگیری با نیروهای دولتی داشتند شاید بیشتر باشد. چندین هزار نفر در همین جریان کشته شدند. به غیر از این تعداد زیادی کرد مخالف گروه های مسلح به وسیله گروه های کومله و دموکرات و فدایی و... کشته شدند. البته نیروهای دولتی هم تعداد زیادی از نفرات این گروه ها را از بین بردند و تعداد زیادی هم از نیروهای دولتی کشته شدند. و یک فضای خشن، آشفته و غمناکی در آن منطقه حاکم شد که به تدریج به آرامش رسید. در ارتباط با مساله انقلاب فقط مساله کردستان نبود که خودش را نشان می داد. در خوزستان خلق عرب، در بلوچستان و در منطقه ترکمن نشین گرگان خلق ترکمن، در این باره هم باید دقت کرد که: 1- ردپای گروه های کوچک کمونیست و مارکسیست مثل فدایی ها و گروه مانوئیستی پیکار در همه این جریان های حتی در کردستان کاملاً مشهود بود، این گروه ها آمده بودند به قول خودشان با فنوآل ها مبارزه کنند. البته به معنای جامعه شناختی ایران هیچ گاه فنوآل نداشت که با آن مبارزه کنند و از آن طرف در بلوچستان اگرچه تحت تاثیر این شعارهای تند قدرت سردارها کم شد و این گفتمان مارکسیست البته هزینه هایی هم داشت. در خوزستان، در بلوچستان و در ترکمن ها بسیار محدود ولی کم کم ابعاد تازه ای برای موضوع

سیاسی شدن قومیت در ایران مهیا کرد. شاید اگر حوادث بعد از سال 57 کردستان را با این منظر نگاه کنیم یکی از غم‌انگیزترین دوران تاریخی مناطق کردنشین ایران است. شما نگاه کنید گروه‌های چپ، حزب توده، فدایی، پیکار، حتی مجاهدین خلق، گروه کومله و دموکرات و امثالهم هستند. از کردهای عراقی، طالبانی و بارزانی هم هستند. هواداران شیخ عثمان نقش‌بندی، گروه خباط، گروه‌های متعدد مسلح آمدند، اینها به جز اینکه با دولت درگیر هستند با هم نیز درگیر هستند. عده زیادی آدم بی‌گناه و آدم‌عادی در این بین تلف می‌شوند. تلفات انسانی زیادی وارد می‌شود. چون گروه طالبانی از حزب دموکرات کردستان ایران حمایت می‌کند. مسعود بارزانی از دولت حمایت می‌کند و قیام موقت علیه کومله و دموکرات مبارزه مسلحانه می‌کنند. از آن طرف بقیه گروه‌های کمونیست هم با همدیگر درگیر هستند. خوب در این فضای غم‌انگیز هم توسعه منطقه به شدت آسیب‌می‌بیند و هم بی‌اعتمادی بین حاکمیت و مردم عمیق می‌شود و هم فرصت مشارکت مردم کرد در فرآیند سیاسی کشور به حداقل می‌رسد. البته برخی ناپختگی‌ها هم در تهران رخ می‌دهد. گروه‌های مشارکت طلب کرد مثل جریان مفتی‌زاده به همکاری طلبیده نمی‌شوند. آنها را هم می‌رانند و همه با یک چوب مورد بی‌مهری قرار می‌گیرند که این ابعاد داستان کردستان را پیچیده می‌کند. البته تلاش مرحوم آیت‌آ... طالبانی برای تشکیل شوراهای مقداری رهگشا بود. به هر حال ما حاصل این داستان شکل‌گیری فضای نظامی، سیاسی، امنیتی است تا حول و حوش دوم خرداد. اگرچه با روی کار آمدن آقای‌هاشمی مقداری فضا منعطف می‌شود.

شما تاریخچه‌ای از روندهای موجود در کشور را گفتید که مختص یک نقطه کشور هم نیست. آذربایجان، کردستان، خوزستان، سیستان و بلوچستان، ترکمن صحرا و شاید هم جاهای دیگر ایران. اصلاً فرقی با هم نمی‌کنند. آذربایجان هیچ فرقی با بوشهر و کردستان نمی‌کند. همه در یک چارچوب زندگی می‌کنیم ولی به نظر می‌رسد در دهه اخیر ما شاهد تحولات دیگری هستیم. تحولات به سمت وسوی دیگری می‌روند. به نظر شما ما امروز با چه چالش‌هایی مواجه هستیم. می‌خواهم چالش‌ها را یکی یکی بشماریم. آن چیزها که شما به آنها رسیده‌اید. در تحقیقاتان، در مطالعاتان، بگویید این چالش‌ها چه هستند؟ اول چالش‌ها را بگویید بعد به راهکارهایش هم بپردازید.

بله. در آن ماجرای اول انقلاب رقابت‌های منطقه‌ای هم تاثیر داشت؛ رقابت ایران و عراق به خصوص چون دولت صدام از گروه‌های قوم‌گرای کرد، بلوچ و عرب حمایت می‌کرد که در بمب‌گذاری‌های خوزستان و همین‌طور در بلوچستان خودش را نشان داد. باز این نکته را هم در همه این فرآیند باید دید؛ رقابت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را. نکته‌ای که اینجا هست بعد از 1987 که اتحاد جماهیر شوروی فرو می‌پاشد دولت‌های جدیدی در قفقاز شکل می‌گیرند. اینها تاریخ ندارند. گذشته ندارند. هویت به معنای تاریخی مستقل از ایران ندارند. طبیعتاً وقتی می‌خواهند از گذشته بنویسند می‌بینند گذشته آنان با ایران پیوند ناگسستنی دارد و بدون ایران در باره هویت تاریخی خود چه می‌توانند بنویسند. در نتیجه به تاریخ‌سازی و جعل تاریخ روی می‌آورند. این به خصوص در مورد جمهوری

آذربایجان بیش از دیگر سرزمین‌های قفقاز صادق است. البته این دوران یعنی فروپاشی شوروی برای ما یک فرصت طلایی بود که استفاده نشد. یک خطایی در دولت آقای‌هاشمی شکل گرفت. به جای اینکه وقتی دولت آذربایجان اعلام استقلال کرد آقایان با افتخار اعلام کنند که ما اولین کشور بودیم که آذربایجان را به رسمیت شناختیم باید با شرط به رسمیت می‌شناخت با این شرط که به نام تاریخی و واقعی خودش یعنی <آران> برگردند که این متأسفانه صورت نگرفت

به همان صورتی که امروز یونان حاضر نیست مقدونیه را به عنوان یک کشور بشناسد چرا که مقدونیه نام یکی از استان‌های شمالی این کشور می‌باشد

برخی از ملیون تلاش کردند متأسفانه به جایی نرسید. علی‌احمال آنها در پی تاریخ‌سازی و جعل تاریخ برآمدند. صفویه را پادشاه آذری، پادشاه ترک اعلام کردند. گویی جهان ترک به وسیله صفویه تا خلیج فارس گسترش پیدا کرده است و البته در مورد مناطق کردنشین هم به همین ترتیب بعد از جنگ اول خلیج فارس، شمال عراق دستخوش تحولات تازه‌ای می‌شود. دچار بی‌دولتی می‌شود. نیروهای کرد عراقی در آنجا نفوذ پیدا می‌کنند. در جنوب ترکیه رشد می‌کند. ما شاهد تغییرات منطقه‌ای PKK تحت تأثیر این داستان هستیم. آیا این تحولات می‌تواند بر ایران بی‌تأثیر باشد؟ باتوجه به سابقه موضوع؟ خیر. از داخل کشور هم این سردرگمی کاملاً مشهود بود. ما هیچ برنامه و استراتژی در بحث اقوام تاکنون نداشته‌ایم و نداریم. فضای دوم خرداد موجب می‌شود که یک مقدار ساختار پیشین عوض شود. انعطاف در مشارکت عمومی به وجود بیاید

خب، ورود به هرم قدرت مقداری منعطف و ساده شود. چه اتفاقی می‌افتد؟

اتفاقات مثبت البته رخ می‌دهد و بعضی جاها ندانم کاری‌ها و خطاهایی رخ می‌دهد

می‌توانید چند نمونه را بیان کنید؟

مطالعه‌ای که بنده برای اولین بار در کشور انجام داده‌ام، نشان می‌دهد در سال 82 از مجموع 1465 مدیرعالی، میانی و پایه آذربایجان غربی حدود 1217 نفر بومی هستند یعنی 71/83 درصد یعنی کم‌کم مشارکت کرده‌های سنی و آذری‌های آذربایجان در اداره استان رشد پیدا می‌کند. در استان کرمانشاه از 1855 نفر مدیرعالی، میانی و پایه حدود 1608 نفر یعنی 7/86 درصد بومی هستند. در استان ایلام از 1258 نفر مدیرعالی، میانی، پایه حدود 1060 نفر یعنی 3/84 درصد از میان نیروهای بومی برگزیده می‌شوند

در استان سیستان و بلوچستان و بلوچستان از میان 800 مدیر عالی، میانی و پایه حدود 525 نفر یعنی 6/65 درصد بومی هستند و در استان کردستان از 798 نفر مدیر عالی، میانی و پایه 629 نفر یعنی 8/78 درصد مدیر بومی هستند. به عبارت دیگر مشارکت کردهای اهل سنت و بلوچهای اهل سنت به شدت در ساختار میانی قدرت تقویت می شود. برخلاف چیزی که قومگراها تاکید می کنند و کاملاً غلط است. شما نگاه کنید تعداد زیادی معاون، استاندار، فرماندار، بخشدار، شهردار، مدیر کل صنایع و معادن، مدیر کل دارایی، معاونان کل اداره آموزش و پرورش، ارشاد، مدیر کل راه و ترابری، رئیس سازمان مدیریت و برنامه ریزی و سازمان آب و بسیاری از سازمان های مهم استانی در دست نیروهای اهل سنت یا نیروهای بومی قرار می گیرد در این چند استان و تمام استان های کشور این اتفاق کما بیش شبیه هم است.

به عبارت دیگر از 6076 مدیر عالی، میانی و پایه این استان ها 6/81 درصد مدیران بومی هستند. البته در تشریح و روشن کردن ابعاد این تحول کار زیادی صورت نگرفت، اما در سطح کشور این اتفاق رخ نمی دهد. یعنی ما در این دوره شاهد یک معاون رئیس جمهور، یک وزیر یا معاون وزیر سنی و اهل سنت نبودیم هر چند که قبل از آن حتی فرماندار اهل سنت هم نداشتیم. یک دفعه اتفاق می افتد و اتفاق مثبتی است. باید در راستای منافع ملی و منطقه ای مورد استقبال جامعه روشنفکری و نیروهای محلی قرار می گرفت. ولی برخلاف این واقعیت انعکاسش در بیرون از این استان ها به عکس دستان بود که مثلاً در سندج رئیس آب و فاضلاب هم شیعه است در حالی که واقعیت قضیه این نبود.

در حوزه فرهنگ اوضاع به چه سمت و سویی رفت؟

ده ها نشریه قومی در آذربایجان، کردستان و امثالهم شروع به انتشار می کنند. صدها نشریه دانشجویی هم اضافه می شود. انتشار صدها عنوان کتاب هم هست. شبکه های محلی تلویزیون هم در سطح استان ها فعال می شوند پس به لحاظ فرهنگی هم تحولات مثبتی علی الظاهر رخ دهد. (البته این حوزه آسیب هایی هم داشت که باید مورد توجه باشد) ضمن اینکه در شاخص های اقتصادی هم البته اتفاقات مثبتی رخ می دهد اما اینجا یک نگرانی جدی بروز می کند. در میان اصلاح طلبان یک استراتژی جامع در سطح ملی در خصوص خرده فرهنگ های ایرانی و اقوام ایرانی به چشم نمی خورد. بسیار منفعلانه برخورد می شود یعنی هیچ ایده ملی ای که بتواند هم مشارکت همه ایرانی ها را جذب کند و هم با رویکردها و ندهای تجزیه طلبانه مرز خودش را تفکیک ظهور و بروز پیدا نمی کند یعنی هم مشارکت را تقویت و هم تکلیف خودش را با تجزیه طلبی روشن کند. این نکته مهمی است که در گفتمان اصلاح طلبی به سادگی از کنار آن گذشتند. این استراتژی تقویت مشارکت همراه با تعیین مرز با تجزیه طلبان شکل نمی گیرد. تازه از این بدتر در گفتمان برخی از اصلاح طلبان چنان مفاهیم لیبرالیستی شکل می گیرد و در کانون

گفتمان‌شان قرار می‌گیرد که عملاً در گفتمان‌شان اثر چندانی از ایرانیت و ایرانی بودن به چشم نمی‌آید. برخی از مدیران اصلاح‌طلب که نزدیک دولت آقای خاتمی بودند وقتی درباره ایران صحبت می‌کردند گویی نماینده سازمان ملل است که در مورد جنوب لبنان صحبت می‌کند یا در مورد دارفور دارد صحبت می‌کند. گویی ایران و ایرانیت و یا یک حداقلی از ایران‌گرایی در گفتمان اینها، یک جرم نابخشودنی است. یک نوع بی‌توجهی در گفتمان برخی از اصلاح‌طلبان کاملاً برجسته است و همین باعث می‌شود که در خلافت آن تجزیه‌طلبان حاشیه امنی برای فعالیت پیدا کنند. البته نیاز به استفاده از رای این گروه هم ممکن است به چنین بی‌توجهی‌ای دامن زده باشد. این نگاه به صورت خواسته و ناخواسته نقش مهمی در سیاسی شدن مباحث مربوط به اقوام ایرانی داشتند. استفاده ابزاری از انتخابات و به ویژه انتخابات ریاست جمهوری و مجلس و رای گروه‌های قومی برای منافع ملی کارکردهای نامطلوب فراوانی داشت که تاکنون آسیب‌شناسی ویژه‌ای در این خصوص نشده است.

در خلال فعالیت نشریات قومی و نشریات دانشجویی، کم‌کم به جای اینکه نگاه‌ها متوجه ایران و ایرانیت شود، نگاه‌ها متوجه جنوب ترکیه، شمال عراق، باکو و شخصیت‌های بیرون از ایران شد. یعنی این گفتمان چنان ایران را رها می‌کند و مملکت را به حال خودش می‌گذارد و صرفاً با یک نگرش فرصت‌طلبانه به محیط پیرامونی توجه می‌کند که دیگر متوجه نیست پیامد این داستان ممکن است به نفع منجر شود. در این دوره البته ما شاهد فعالیت گروه‌های حامی تجزیه‌طلبان در گوشه و کنار کشور هستیم. گروه‌های قوم‌گرا از این فرصت استفاده کردند. نشریات متعدد، ارتباطات گسترده با باکو، شمال عراق، درخواست‌های متعدد از سوی گروهی اندک برای دخالت سازمان‌های بین‌المللی در مسأله اقوام ایرانی و بی‌تفاوتی نسبت به این رخدادها، نبود یک نگاه تاریخی به این مسأله و البته بی‌توجهی به یک استراتژی جامع موجب می‌شد که قوم‌گرایی شکل نوینی را پیدا کند. البته هنوز این گروه‌ها تمام جامعه را با خود همراه نکرده‌اند. ولی به هر حال ابعاد فعالیت‌شان دارد گسترش پیدا می‌کند.

در این وضعیت موضع فعالان سیاسی و فرهنگی در مناطق قومی چگونه ارزیابی می‌شود؟

در این میان برخی روشنفکران و نویسندگان مناطق قومی هم دچار پارادوکس هستند و رفتارهای پارادوکسیکال دارند. با مثالی مطلب را روشن می‌کنم. ما در روزهای اخیر (بهمن ماه) می‌شنویم در سنندج جوان دانشجویی در زندان و در حین بازداشت به طرز مشکوکی فوت می‌کند. دستگاه‌های ذی‌ربط می‌گویند که خودکشی کرده است. خانواده‌اش می‌گویند اگر خودکشی کرده چرا بدون اجازه دفن شده است. باید اجازه داده می‌شد کالبدشکافی شود. این رفتارها از منظر اخلاقی، دینی، انسانی، حقوقی، ملی و ایرانی قابل قبول نیست. این شهروند ایرانی هر جا هست اگر بازداشت می‌شود

باید تمام مواد قانون در موردش رعایت شود، وکیل داشته باشد، خدای ناکرده تحت شکنجه قرار نگیرد، تحت فشار قرار نگیرد و امثال آن. کما اینکه در مورد پزشکی که در همدان فوت می‌کند همه این موارد باید رعایت می‌شود. طبیعتاً دولت مسوولیت‌های زیادی دارد. نباید از کنار مسوولیت‌های مهم گذشت. اگر خودسری احتمالی صورت می‌گیرد نباید از کنار پاسخگویی به افکار عمومی و تنبیه خاطیان بی‌تفاوت بگذرد. این وظیفه مدیریت عالی است. باید این رفتارها مورد کنکاش قرار بگیرد. بسیاری از نویسندگان و روشنفکران در مناطق کردنشین کردستان و آذربایجان غربی امروز نگران هستند و این جزو حداقل کارهایی است که یک روشنفکر یا نویسنده باید انجام دهد. اما در مقابل ما شاهد هستیم در یکی دو سال اخیر برخی ترورهای کور در مناطق کردنشین شکل می‌گیرد. در آذربایجان غربی و در کردستان، بعضی سایت‌ها راه افتاده‌اند. از خودشان ...چند اسم می‌نویسند اینها مزدور هستند و

و بعد برخی از اینها ترور می‌شوند. آیا همین نویسندگان و روشنفکران می‌آیند ترورها را محکوم کنند؟ نگرانی‌هایشان را اعلام کنند؟ وابستگان به برخی از احزاب مسلح بدون هیچگونه محاکمه قانونی، هیچ وکیلی، می‌روند در خانه کسی و وی را ترور می‌کنند. نفس این رفتار غیرمدنی است. ترور محکوم است

این ترورها به وسیله گروه‌های تروریست تجزیه‌طلب صورت می‌گیرد؟

امروزه گفتمان نفی تروریست یک گفتمان بین‌المللی است. اگر روشنفکران کرد، نویسندگان و روشنفکران مدعی اعتراض به برخی از رفتارهای دولت هستند آیا در برابر این نوع ترورها باید ساکت باشند؟ ما می‌بینیم در تابستان 1386 در شهر کامیاران هنگام غروب آقای عمر دادگر ترور می‌شود

بعد از ترور ایشان فرزندش احسن دادگر جوانی است کلاس سوم دبیرستان- داد و قال می‌کند، همسایه‌ها را خبر کند که بیایند کمک کنند، ضارب یا ضاربین در حین فرار این نوجوان بی‌گناه را هم به رگبار می‌بندند. بیش از 9 گلوله به این جوان اصابت می‌کند و در دم جان می‌دهد. خبر این جنایت شهر کامیاران را یکپارچه عزادار می‌کند، شهر را تحت تأثیر قرار می‌دهد و شهر در بهت و حیرت فرو می‌رود. اما شما می‌بینید حتی یک واکنش محدود و جزئی به صورت کلامی یا نوشتاری، در جایی ثبت شود، روزنامه‌ای، نشریه محلی یا غیرمحلی از سوی همان نویسندگان و روشنفکران نسبت به این جنایت رخ نمی‌دهد. این موضع دوگانه نویسنده‌ها و روشنفکرها را که تعیین تکلیف خودشان را با مفاهیم مدرن، حقوق بشر، دموکراسی، مخالفت با تروریسم، با آدمکشی، با جنایت روشن نکرده‌اند

يك جا مي آيند دفاع مي كنند. يك جا نمي كنند.

اين البته از منزه طلبی و وجیه المله شدن هم به دور است. حتی اگر کسی هم می خواهد خودش را منزه کند که نگویند به حاکمیت وابسته است حداقل اینجا بحث انسان و نیز انتظار افکار عمومی هم که منتظر واکنش است. شما دیدید در ارتباط با پرونده این دو نفر که محکوم به اعدام شدند آقای عدنان حسن پور و دیگری که صالح نیکبخت به عنوان وکیلشان اعلام کرد که پرونده اینها مطبوعاتی نیست. پرونده شان شکل دیگری دارد، امنیتی است و امثال آن. در خارج از کشور گروه های معارض قوم گرا به شدت علیه این وکیل دادگستری تلاش کردند به حیثیت او، به کارهای او و به سوابق او حمله کردند، توهین کردند و نیکبخت تمام تلاش خود را می کرد که از طریق مجاری حقوقی کار را به جایی برساند. در یکی از آنها موفق بود. در دومی هم دارد تلاش می کند. اما هیچ کس حاضر به دست به قلم بردن و دفاع از این وکیل دادگستری نبود. اینهاست که آن مواضع دوگانه جریان های فرهنگی و روشنفکری را در این مناطق نشان می دهد. البته پیش از آنکه به ملزومات اخلاقی و انسانی مساله پایبند باشند بیشتر متوجه منافع سیاسی و ایدئولوژیک شان هستند و این البته برای خودشان و برای مملکت می تواند پرهزینه باشد.

آیا در حوزه آموزش عالی هم نگرانی هایی وجود دارد؟

يك چالش هم در حوزه آموزش عالی است. در آموزش عالی شما می دانید که بعد از انقلاب با قانونی که در مجلس رسمیت پیدا می کند، دانشگاه ها سهمیه بندی می شود، در قالب مناطق 1 و 2 و 3 و 4 و 5 که آخری ها مناطق محروم است (در حال حاضر در قالب 3 منطقه محروم نیمه برخوردار و برخوردار تا سهمیه برای مناطق محروم در نظر گرفته شود. پای بسیاری از جوانان داوطلب کرد و بلوچ روستایی و... به دانشگاه باز می شود. این تحول مثبتی است به جز تاسیس دانشگاه ها... در گوشه و کنار کشور سهمیه ها هم موجب گسترش عدالت آموزشی می شود. اما از پایان دهه 60 زمانی که آقای رفسنجانی رئیس جمهور می شود با دو توجیه، اتفاق تازه ای در آموزش عالی ایران رخ می دهد؛ توجیه اول این است که وقتی دختران دانشجو در دانشگاه پذیرفته می شوند چون از خانواده هایشان دور می شوند در حجابشان تغییراتی رخ می دهد. چادر، مانتو می شود یا روسری هایشان عقب می رود بهتر است که در نزدیک خانواده شان درس بخوانند. دوم با این توجیه که بچه هایی که از این طرف و آن طرف می آیند، خوابگاه می خواهند، بودجه رفاهی لازم دارد و دولت برایش این امکان نیست. با این دو توجیه ساختار پذیرش دانشجو عوض می شود؛ تحت عنوان گزینش بومی دانشجو به این معنی که هر دانشگاهی موظف است 80 درصد از دانشجویان آن سالش را به دانشجویان بومی آن استان، یا ناحیه و قطب اختصاص دهد. این را می گویند پذیرش بومی. اگر آن استان رشته ای را نداشت در قالب پذیرش ناحیه ای، یعنی استان مجاور، مثلاً کسی کهسندجی است یا سقزی است می خواهد کنکور بدهد اگر رشته دانشگاهی مورد نظر را سندج

نداشت، کرمانشاه و ارومیه، اینها می شود ناحیه اش و اگر این دو دانشگاه نبود در تبریز پذیرفته می شود. به عبارت دیگر سهمیه 80 درصد پذیرش دانشجوی و گزینش دانشجوی در اختیار داوطلبان آن منطقه، آن چند استان و آن استان قرار می گیرد. این اتفاق از سال 69-1368 شروع می شد. البته قبل از انقلاب یک درصد کمی کمتر از 10 درصد از پذیرش دانشگاه ها، در اختیار نیروهای بومی بود با این تعهد که بعدا در استان خودشان کار انجام دهند. حتی اگر در تهران هم پذیرفته شوند بروند در استان خودشان کار کنند. ولی این دفعه می شود 80 درصد به عبارت دیگر داوطلبان، استان کردستان یا در دانشگاه سنندج یا دانشگاه کرمانشاه یا دانشگاه آذربایجان غربی (ارومیه) یا تبریز پذیرفته می شوند.

دانشجویان شبستری یا در دانشگاه تبریز یا ارومیه یا اردبیل پذیرفته می شوند. چه اتفاقی می افتد؟ دانشگاه های ما محل پذیرش دانشجویان محلی می شود. همه جای کشور، کرمان، همدان و مناطق قومی ما، چه اتفاقاتی می افتد. برخی از این مناطق، مناطق محرومی هستند. سیستان و بلوچستان محروم است. چهارمحال و بختیاری محروم است. هرمزگان محروم است. دانش آموز این استان ها در دبیرستان محرومی درس خوانده است. حالا می آید به دانشگاه خودش. دانشگاه خودش ضعیف تر از دانشگاه های دیگر است. 1- آیا عادلانه است؟ 2- حق انتخاب از داوطلب گرفته می شود یعنی دانشجویی زنگ شیراز یا سنندجی می خواهد برود شیراز یا سنندج چون 80 درصد سهمیه مال دانشجویان بومی است طبیعتا این حق از او گرفته می شود. 3- دانشجویان وقتی که در دانشگاه پذیرفته می شوند چون دانشگاه های مختلف کشور دسترسی شان به فرصت های شغلی و کار در حین تحصیل نابرابر می شود و وقتی که شما در دانشگاه سنندج پذیرفته می شوید یا زاهدان، آیا با کسی که در دانشگاه اصفهان پذیرفته می شود، فرصت های برابری دارید که در حین تحصیل بتواند در چند فضای صنعتی یا فضای عمومی به کار و فعالیت مشغول باشد؟ طبیعتا این هم یکسان نیست.

از یک طرف همزمان با تحصیل، آموزش های لازم را در محیط صنعتی و اقتصادی به دست نمی آورند و از طرف دیگر امکان شناخت ایرانی ها از یکدیگر سلب می شود. یعنی دانشجوی بلوچ امکان اینکه مثلا با بقیه نقاط ایران آشنا شود، یک دانشجوی همدانی برود زاهدان، یک زاهدانی برود کردستان، این امکان گرفته می شود.

همچنین فرصت های ازدواج های فرا قومی هم میان ایرانی ها، فرامحلی هم بین ایرانی ها گرفته می شود. بسیاری از ازدواج های دانشجویی قبل ها شکل ملی داشت. الان این امر کم کم شکل محلی و قومی به خودش گرفته است و به هر حال همبستگی ملی را تحت الشعاع قرار می دهد. حتی در رفت و آمدهای دانشجویان، فرصت های شغلی، فرصت های ایرانگردی و فرصت های مختلفی مهیا می شد و همه این فرصت ها ناهمتها

گرفته می‌شود، بلکه در مورد آن دو توصیه اولیه هم آقایان دچار خطا شده‌اند.

یعنی اول توجیه می‌کردند که هزینه خوابگاه‌ها کاهش پیدا می‌کند. آمار نشان می‌دهد که از آن سال تا به امروز روند بسیار شتابان و روبه رشد هزینه‌های خوابگاهی در دانشگاه ادامه دارد. یعنی نه تنها کاهش نیافته، بلکه ادامه دارد، چرا که اگر یک بچه روستایی سندی هم در سندی قبول شود و یک بچه روستایی همدانی هم در همدان قبول شود، نیاز به خوابگاه هست. ضمن اینکه حتی اگر بودجه‌ها کاسته شود، در برابر این کاسته شدن، منافع ملی بر این بودجه مرجح هست. چقدر هزینه است در برابر هزینه‌های کلان چند صد هزار میلیاردی مملکت، حالا گیریم هزینه‌های خوابگاه هم اضافه می‌شد. هیچ جای نگرانی نداشت. جای دوری هم نمی‌رفت. منافع بلندمدت آن بیشتر از منافع کوتاه مدت بخشی‌نگری است ضمن اینکه در کل کشور شما محلی‌نگری را اضافه کردید. شما دیدید در داستان استان شدن قزوین، خراسان شمالی، خراسان جنوبی و نیشابور و سبزوار چه اتفاقاتی رخ داد؟ یعنی عملاً محلی‌گرایی در کل کشور را این داستان تقویت کرد، نه قوم‌گرایی، محلی‌گرایی. دو شهر همسایه هستند، ولی برای اینکه یکی بیشتر از فرصت‌ها استفاده کنند، علیه همدیگر شعار داده و خدای ناکرده درگیری به وجود بیاید. ضمن اینکه از آن سال تا به امسال هم هیچ‌آماري نشان نمی‌دهد هنجارشکنی دختران بنا به قول آقایان کمتر شده باشد. یعنی عملاً دانشجو چه از شهر خودش بیاید مرکز استان، تحولات اجتماعی دارد، یعنی این عامل را باید در جای دیگری جست‌وجو کرد، نه با این داستان. ضمن اینکه 20 درصد باقیمانده در تهران و چند شهر دیگر پذیرفته می‌شوند که آن هم آسیب‌های خودش را دارد. در خصوص این وضعیت تا به حال با مسوولان مربوطه در چند دولت گفت‌وگو شده و پژوهش صورت گرفته اما متأسفانه تاکنون نتیجه‌ای نداشته است.

دانشجوی دانشگاه تبریز بومی، دانشجوی کردستان بومی، دانشگاه همدان بومی، استادان هم به تدریج بومی. آیا از دل این وضعیت اندیشه‌ملی بیرون می‌آید یا محلی‌اندیشی به وجود می‌آید. نتیجه چه شد؟ در تهران هم انباشت دانشجویان قومی را خواهید دید. به علاوه مناطق خودشان، طبیعتاً نشریات دانشجویی، پایان‌نامه‌های دانشجویی، کم‌کم شکل قومی پیدا می‌کند، برای اولین بار دانشگاه‌های کشور طی 70 سال گذشته درگیر مباحث قومی می‌شوند. اگرچه دانشگاه در دوران حیات خود همواره درگیر مباحث سیاسی بوده است، دانشگاه یک قانون تضارب آرا، تضارب افکار و حتی شکل‌گیری گروه‌های سیاسی بوده است، ولی هیچ‌گاه در تاریخ ایران خاستگاه قوم‌گرایی نبوده که متأسفانه در این سال‌ها دارد، رخ می‌دهد. این البته برای سربازی هم رخ داده است.

گویا در سربازی هم وضعیت همین گونه است؟

متاسفانه قبلا سربازان در کل کشور توزیع می شدند قبلا سرباز همدانی می دانست، وظیفه اش است برود خراسان. همه جای ایران مال اوست، وطن اوست. باید سر بدهد و جانفشانی کند. الان صبح از خواب بیدار می شود می رود محل خدمتش، ظهر برمی گردد. عملا کارکردهای سربازی هم کاملاً دگرگون شده است. حس وطن دوستی و وطن خواهی اش پایین آمده است.

در خصوص اهل سنت هم گاه مباحثی طرح می شود. آیا این گونه مباحث در همین چارچوب می تواند بررسی شود؟

از زاویه دیگر باید به دو بحث با اهمیت دیگر توجه جدی شود؛ یکی توسعه مناطق مرزی و یکی بحث اهل سنت؛ اگر ما نتوانیم برای اینها استراتژی بسازیم و نوع استراتژی بر اساس نوع جامعه ایرانی و برای آن استراتژی برنامه و راهکار داشته باشیم، قطعاً دچار چالش خواهیم شد.

یادمان باشد بخشی از مرزهای ایران سنی نشین هستند. استان سیستان و بلوچستان، کردستان، بخشی از کرمانشاه، خراسان جنوبی، مناطق ترکمن صحرا در استان گلستان، منطقه تالش در استان گیلان بخش هایی از آذربایجان غربی، بخش هایی از استان فارس، بخش های کمی از استان بوشهر، بخش های کمی از استان هرمزگان. عملاً مناطق مرزی ما به نوعی محل سکونت هموطنان سنی ما است. ما برای اینها باید فکر اساسی کنیم. هنوز اهل سنت در مرکز یک مسجد ندارند که عباداتشان را انجام بدهند. قطعاً باید در این زمینه فکری کنیم. به نظر می آید دولت می تواند در این زمینه کارهایی را انجام دهد. به نظر می آید دولت باید مشارکت اهل سنت را در ساختار مدیریت کشور، نه منطقه، تقویت کند. در سطح منطقه تقریباً وضعیت مثبت است، اما در سطح کشور این نیاز به اصلاح دارد. در سطح وزیر و معاون رئیس جمهور و وزرا و اینها که منع قانونی ندارند. حتی آنهایی هم که منع قانونی دارند و فعلاً اهل سنت نمی تواند بشود بایستی اصلاحاتی در ساختار قانونی کشور صورت بگیرد. من معتقدم که بحث رسانه های محلی و ملی در مورد اهل سنت تاکید بیشتری داشته باشند. گاه در ایام مذهبی با توهین به عقاید آنها، به اعتقادات آنها و به شخصیت های مورد توجه آنها ممکن است موجب دلخوری و عصبانیت آنها شویم. به کارگیری آنها در بعضی از پست ها، گفته می شود که در بعضی وزارتخانه ها مثل وزارت خارجه نیروی انتظامی، در بعضی از مناطق محدودیت هایی ایجاد شده، مثلاً در بلوچستان یا در مورد وزارت خارجه محدودیت هایی هست، اینها واقعاً بایستی اصلاح شود. اینها با مصلحت مملکت منطبق نیست. اینها بایستی اصلاح شود. حتی در مورد اهل سنت به نظر می آید که می شود مرکزی را برای پرورش و آموزش روحانیون اهل سنت دایر کنیم ما اگر توجه نکنیم، خب کم کم پیشاور و جاهای دیگر دارند مرکز تحصیل و پرورش روحانیون اهل سنت می شوند. می شود یک حوزه علوم دینی را برای اهل سنت تاسیس کرد. از بزرگان

اهل سنت جهان بخواهیم بیایند در حوزه‌های دینی ما، حتی حوزه‌های شیعه ما تدریس کنند. 29 سال است از انقلاب اسلامی می‌گذرد، هنوز یک خبر جدی ندیده‌ام در مورد اینکه عالی‌ترین مقامات سنی اهل سنت کشور با مقامات عالی شیعه به‌طور جدی با هم مفاهمه و گفت‌وگو داشته باشند.

اگر داشتند هم درج نشده است.

بله، درج نشده است. علمای اهل سنت از زاهدان و کردستان باید بروند به قم، علمای قم بروند به این مناطق. گفت‌وگو کنند. چالش‌ها، مشکلات و مسائل را با هم در میان بگذارند. در گفت‌وگو است که برخی از بدبینی‌ها، سوءظن‌ها، نگرانی‌ها، مرتفع خواهند شد. همین علمای بزرگ می‌توانند در حوزه‌های متقابل هم تدریس کنند. علمای شیعه در حوزه‌های علوم اهل سنت، اهل سنت در حوزه‌های علوم شیعه، زمینه مفاهمه و گفت‌وگو باز خواهد شد. برخی تقسیمات کشوری باید مورد اصلاح قرار بگیرد تا شاید روند توسعه تشدید شود. طبیعتاً در آن صورت امکان برنامه‌ریزی، نظارت، کنترل حتی مرزها تقویت می‌شود. باید در این مورد کار کارشناسی صورت بگیرد. همچنین در تلویزیون در ایام ماه مبارک رمضان امسال چند برنامه درباره کسانی پخش شد که تغییر مذهب داده‌اند. اینان گویا از مذهب اهل سنت به شیعه علاقمند شده و تغییر مذهب داده‌اند. پخش چنین برنامه‌هایی باید آسیب شناسی شود. این نوع برنامه‌ها دلخوری بین مذاهب اسلامی را در کشور تقویت می‌کند.

ما یک چالش عمده داریم. چالشی که شما هم گفتید بعضی از این جمهوری‌های تازه استقلال یافته شوروی، مثل ازبکستان یا جمهوری آذربایجان فعلی، یک سری کارهایی می‌کنند، مانند کارهای فرهنگی خیلی هم سرمایه‌گذاری می‌کنند، ترکیه هم دارد کار می‌کند، برخی به هر حال در اروپا دارند کار می‌کنند. اینها کار فرهنگی روی اقوام ایران انجام می‌دهند. ما در مقابل اینها باید چه کار کنیم؟ راهکاری که مردم باید در پیش بگیرند، نه مقامات. مردم فقط، مردم عادی ما که فردا روزنامه‌ها می‌بینند، آنها باید چگونه به این موضوع نگاه کنند و چطور خودشان را با این ایرانی‌بودن خودشان با هر قومی که هستند، وفق بدهند؟

واقعا نمی‌شود گفت که مردم جدا از دولت هستند، یک جور دیگر داستان را باید دید. نگاه کنید دلیلی که الان در کشورهای اروپایی و آمریکا مراکز متعدد کردشناسی، آذری‌شناسی، فعال شده‌اند. در بریتانیا، فرانسه، آمریکا و هلند بحثی نیست. در اینکه در کشورهای مجاور دارد هویت ساخته می‌شود، بحثی نیست، اما یک اتفاق باید در ایران بیفتد.

قطعا اینها همه کف روی آب است. آن هم تنش‌زدایی در سیاست خارجی است. یعنی ما هرچه در عرصه بین‌المللی روابطمان مستحکم‌تر شود، آن تلاش‌های مذبحانه اثراتش به حداقل خواهد رسید. با روابط می‌شود همه‌اش را بست. کشورهای همسایه ایران اساسا نه به لحاظ وسعت، نه به لحاظ جمعیت، نه به لحاظ توان اقتصادی، نه به لحاظ سرمایه‌های انسانی و حتی به لحاظ قدرت نظامی در برابر ایران نمی‌توانند عرض‌اندازی داشته باشند، اما وقتی تنش هست، در روابط بین‌المللی، با هدایت عامل خارجی، ایالات متحده آمریکا یا غیر از آن، اینها هم از فرصت استفاده می‌کنند و کارشان را انجام می‌دهند. پس نکته اصلی اینجاست

نکته دوم رصد این داستان است. کجا این رصد می‌شود؟ جایی هست به صورت علمی، آکادمیک؟ ببینیم در آذربایجان چه خبر است؟ در باکو چه خبر است؟ در ازبکستان چه خبر است؟ در اروپا دارند چه می‌کنند؟ فلان موسسه چه کار می‌کند؟ چرا دانشجویان ایرانی را بورس کرده و برده‌اند. در فرانسه یا اربیل؟ ما در برابرش چه کار کرده‌ایم؟

خب، اینها نکات مهمی است. نکته‌ای که باید مورد رصد قرار بگیرد، فعال‌شدن وزارت خارجه است. وزارت خارجه ما بایستی بسیار زنده و در عین حال روزآمد، هر نوع خبری، هر نوع اتفاقی که در گوشه‌ای از این کشورها علیه منافع ملی ما انجام می‌گیرد، بتواند آگاهانه واکنش نشان دهد. نه این را به دلیل اینکه چالش‌های ایران بیشتر نشود، از کنارش به سادگی عبور کند. طبیعتا اگر این اتفاقات رخ دهد، آن وقت می‌توان انتظارات دیگری داشت، اما یک نکته هم هست. وظیفه رسانه‌هاست که مردم را درگیر کنند. اگر در گوشه و کنار مملکت، یعنی در بیرون از مرزهای مملکت از این اتفاقات رخ می‌دهد، اول بایستی اطلاع‌رسانی شود. مردم را آگاه کرد. شما همین خبر را که جلال طالبانی در مورد قرارداد 1975 روزنامه اعتماد ملی تیتراژ اول می‌کند، طبیعتا افکار عمومی را با خود همراه می‌کند. ویلاگنویسان ما و جوانان ما درگیر موضوع می‌شوند. پس در درجه اول اطلاع‌رسانی حائز اهمیت است. نکته دوم آموزش است برای رفتارهای مدنی. در قالب رسانه‌ها، کتاب‌های درسی، تلویزیون. اینها باید صورت بگیرد

ها می‌توانند نقشی داشته باشند؟ NGO آیا

های هم‌نگرانی‌های ملی NGO. ها هم یک بخش از این داستان هستند NGO حتما دارند، بایستی تقویت شوند، نه اینکه با آنها برخورد شود. شما نگاه کنید هر ساله در قلعه بابک اتفاقاتی می‌افتد. کسی هم کاری با آنها نداشت، ولی شخصیت‌های ملی می‌خواهند جایی جمع شوند صحبت کنند، با موانع متعددی روبه‌رو هستند. وقتی که امکان و فضا برای روشنفکران ملی بسته می‌شود، طبیعتا برای گروه‌های تجزیه‌طلب قوم‌گرا این امکان مهیا خواهد شد. از این منظر هم بایستی به داستان توجه شود و ضمنا یک

موسسه و مرکز مطالعاتی باید دائماً مناطق قومی خودمان را رصد کند. نیاز مردم چیست؟ چالش‌هایشان چیست؟ برای رفع آنها، احقاق حقوق منطقه، دادن نیازهایشان و... موارد دیگر

راهکارهای ساده‌ای هم دارد، مشکل و هزینه‌ای هم ندارد

هزینه چندانی هم ندارد، ولی چون اینها نیست، طبیعتاً هزینه‌های چندبرابر می‌شود. تبدیل به چالش می‌شود و هزینه‌ها چندبرابر می‌شود. الان می‌بینید دولت آذربایجان دارد در اجتماع سالانه آذری‌های دنیا علیه منافع ملی ما، کتاب‌های درس جمهوری آذربایجان نسبت به منافع ملی ما، نقشه‌هایی که دارد چاپ می‌شود، ما نسبت به آنها چه کاری انجام داده‌ایم؟ اصلاً وزارت آموزش و پرورش می‌تواند بگوید در طول 12 سال که کتب درسی تعریف کرده و تولید کرده است، برای ایرانیت چه چیزی را تعریف کرده است؟ آیا آموزش و پرورش برای هویت ملی در برنامه‌های خود جایی را اختصاص داده است؟ دانشگاه ما چه؟ چند واحد درس ایران‌شناسی، از میان 140 واحد درسی دوره لیسانس و واحدهای درسی فوق‌لیسانس و دکترا، چند واحد درس یا چند رشته برای ایران‌شناسی، برای گسترانیدن فرهنگ ایرانیت تاسیس شده، کار می‌کند. تلویزیون ما چقدر در این زمینه، شناسایی مفاخر ایران - نگرانی‌هایی که دارد در آن طرف می‌شود - شناسایی ایرانی‌های مقیم خارج - دادن تریبون به آنها که در رادیو و تلویزیون ملی و محلی صحبت کنند، چقدر این تلاش را انجام داده‌ایم. وقتی که این زمینه‌ها و زیرساخت‌ها مهیا نباشد، (مگر اینکه واکنش‌های خودجوش) کار به صورت نهادینه جلو نمی‌رود. این در حالی است که سهم بخش فرهنگ از بودجه کشور رقم بالایی است اما در این حوزه‌ها متولی و برنامه مدونی نداریم

در همان تغییر نام خلیج فارس، چه واکنش گسترده‌ای از سوی محافل ایرانی آمریکا و اروپا و داخل کشور صورت گرفت. این انگیزه‌ها در ایران است. به دلیل تاریخ چند هزارساله ایران، به‌خاطر همزیستی‌های عمیق ایران، خدای ناکرده اگر تهدیدی متوجه بخشی از منطقه ایران شود، عده‌ای با پای پیاده بلند می‌شوند، می‌روند برای رفع تهدید. ماجرای کردستان اول انقلاب، که سازمان‌یافته نبود. يك عده بلند شده بودند، بدون هیچگونه سازمان‌یافتگی، از گوشه و کنار کشور برای درگیر شدن رفتند و این البته پیام‌هایی هم در آن نهفته است

البته در مجموع بعد از انقلاب توجه به ملیت و ایرانیت در صدر برنامه‌های حاکمیت قرار نگرفته است و این یکی از چالش‌های جدی است. هنوز میان مفهوم امت و ملت و اولویت یکی از این دو جمع بندی نشده است

شما به جوانان اینها را نمی‌دهید از آن طرف مشکلات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی هم وجود دارد. جوان هم مستعد است. با اولین پیام و سیگنال خارج از کشور تحت تاثیر قرار می‌گیرد، خود به خود تحت تاثیر يك فضای دیگری میشود که با تاریخ و فرهنگ این مملکت هم منطبق نیست. پس این فرصت‌ها در کشور بی‌شمار است. ما آدم‌های محقق زیادی در این حوزه داریم. امکان و توان ارائه نظرات کارشناسی در داخل و خارج از کشور دارند. باید مشارکت اینها جلب شود. آن موقع شاید بتوان نسبت به این چالش‌هایی که شما اشاره کردید، يك مقدار خوشبینانه‌تر و البته بر حل آنها امیدوارانه‌تر فکر کرد و امیدوار بود، اما فعلاً به نظر می‌آید این امکانات و فرصت‌ها در داخل کشور میسر نیست و طبیعتاً نبایستی انتظار حل کوتاهمدت این داستان‌ها را داشته باشیم و البته متأسفانه وقتی هم مسأله‌ای رخ می‌دهد، دولت آخرین کار را به‌عنوان اولین کار برنگزیند. یعنی دستگیر کردن و برخورد فیزیکی و امثال آن، اینها رویکردهایی است که وقتی که هیچ راهی باقی نماند، باید به زندان متوسل شد.

ما هنوز در قانون مطبوعات دچار چالش هستیم که مرز بین دفاع از هویت محلی و تجزیه‌طلبی کدام است؟ آقای می‌آید در مورد پیشه‌وری مطلب تهیه می‌کند، آقای می‌آید از آذربایجان شمالی - جنوبی که يك اصطلاح جعلی است، استفاده می‌کند. آیا اینها بالاخره مغایر قانون مطبوعات است یا موافق قانون مطبوعات است؟ آیا نباید در قانون مطبوعات در این حوزه بازنگری صورت بگیرد برای جامعه فرهنگی ما ابعاد کار روشن شود.

ما خلاقی‌های قانونی داریم. مشکلات اداری و اجتماعی و توسعه‌ای داریم. طبیعتاً اگر اینها حل نشود و در کانون توجه قرار نگیرد، خیلی نباید امیدوار به حل کوتاهمدت داستان باشیم.

من در آخر ضمن تشکر از شما، بگویم چندی پیش يك مسابقه وبلاگ‌نویسی در مورد وطن در وبلاگ‌ها راه افتاد و هر کس دغدغه‌اش را از وطن می‌گفت و چه جالب بود که هر کسی می‌رفت این دغدغه‌ها را می‌خواند، هنوز حس وطن‌دوستی بود، ولی خیلی‌های دیگر داشتند کم‌کم بی‌تفاوت می‌شدند. از وطنی که این قدر بی‌تفاوتی در روح جوانش بود، من داشتم می‌ماندم. واقعا می‌گفتم چرا این جوان باید اینقدر بی‌تفاوت باشد؟ اکثر آنها که وبلاگ‌نویس‌های فعالی هستند، بچه‌های تحصیلکرده و فهمیده‌ای هستند در کشور، این دغدغه‌ها را همه جا می‌شود دید و همه جا می‌شود خواند. شما برای حل این مسائل به راهکار خاصی هم رسیده‌اید؟

به نظر می‌آید که تاسیس يك مرکز برای رصد تحولات سیاسی و قومی بسیار حائز اهمیت است. در کنار اینها به نظر می‌آید چند رویکرد اصلی برای حل و فصل موضوع به

صورت نسبی بسیار حائز اهمیت است. 1- تقویت مشارکت عمومی، آزاد و عادلانه در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی به‌خصوص رفع موانع جدی حضور هموطنان سنی مذهب در ساختار مدیریت کشور. یعنی باید مشارکت‌ها تقویت شود. این مشارکت یعنی اینکه من در تعیین سرنوشت خودم و کشورم مثل همه به‌اندازه آنها سهم دارم. این مسأله امیدواری‌های ملی را افزایش خواهد داد. کما اینکه در تاریخ این‌طور بوده است. ما هم باید امروز این موانع را برداریم. در غیر این‌صورت با تحولاتی که دارد در منطقه رخ می‌دهد، بایستی شاهد رواج اندیشه‌های گریز از ایران باشیم

این نکته اول بسیار با اهمیت است. دولت در بسیاری از جاها به این وظیفه خودش در گسترش مشارکت عمل نکرده است. زمینه فعالیت احزاب ملی، جریان‌های ملی در مناطق مرزی کشور مهیا نشده است، با مانع روبه‌رو بوده است 2- محرومیت‌زدایی و توجه به مناطق مرزی در ساختار اقتصادی کشور به‌خصوص توجه به توسعه متوازن، شناسایی استعداد‌های مناطق، برنامه‌ریزی برای رفع چالش‌ها و محدودیت‌های آنها عامل دوم و مهمی است. بسیاری از قوم‌گراها و تجزیه‌طلب‌ها یکی از ادعاهایشان، ادعاهای توسعه‌ای است. یعنی محرومیت را قومی می‌بینند، در حالی که قومی نیست. ساختار برنامه‌ریزی کشور مریض است. به قول استاد ارجمند دکتر بایزید مردوخی از اقتصاددانان به نام کشور، جزیره‌های فقر و محرومیت را حتی در تهران هم می‌شود مشاهده کرد، اما به هر حال وظیفه دولت و یکی از ارکان اساسی وظایف هر دولتی است که برای رفع محرومیت در گوشه و کنار کشور تلاش کند حتماً نظر مقامات محلی، نظر مسوولان محلی، کارشناسان ملی و کشوری و همه متخصصین مملکت را بخواهد و براساس آن در چارچوب نظر کارشناسان برنامه‌های خودش را پیش ببرد. به نظر می‌آید که عامل سومی هم وجود دارد که کمتر از آن دو عامل نیست. این عامل بحث تنش‌زدایی در عرصه بین‌المللی است

به هر حال امروزه ایران در دایره و در کانون دایره بحران در منطقه قرار دارد. ایران باید چالش‌هایش را به حداقل برساند. قاعدتا پس از این رویکرد تلاش‌هایی که برای تاثیرگذاری روی اقوام ایرانی می‌شود، کاهش پیدا می‌کند. در کنار این با لارفتن تحمل دولت، دامنه صبر دولت، استفاده از رویکردهای فرهنگی در دستور کار قرار گیرد. به نظر می‌آید ساختار امنیتی در مناطق مرزی کشور باید اصلاح شود از نیروهای باتجربه، کارآمد، نیروهایی که با ویژگی‌های منطقه آشنا هستند، استفاده شود و با خاطیان احتمالی با سرعت و با جدیت برخورد شود و نشان داده شود که برای دولت همه ایرانی‌ها برابر هستند، نه اینکه چهره خشن از دولت به افکار عمومی معرفی شود و در نتیجه فرصت را برای تجزیه‌طلب‌ها بیش از گذشته مهیا شود

نکته بعدی به نظر می‌آید با لبردن اختیارات استانداران و اختیارات مسوولان محلی می‌تواند بخشی از ناکارآمدی نظام توسعه و اداری کشور را جبران کند. به شرطی که

آنجا ساختار علمی و کارشناسی تعریف شود که یک مدیر نتواند به نظر خودش هر کاری را سامان بدهد، بلکه با تقویت جایگاهها شوراها و همچنین استانداران و مدیران محلی، این فرصتهایی را که در لابه لای کاغذبازی و نامه نگاریها به تهران و شهرستانها دارد، از بین می رود، به خصوص در بعضی از مناطق دوره های کارکردن فرصتها محدود است، کردستان و آذربایجان هوای سردی دارد، چند ماه از سال بیشتر نمی شود، کارکرد و طبیعتا باید این فرصت را مغتنم دانست تا با اختصاص بودجه کارهای بهتری بتوان انجام داد.

بر این باور هستیم که خطاهای دولت قابل اصلاح است. دولت حتما باید اصلاح شود. باید با دولت گفت و گوی انتقادی داشت. اگر جایی تندروری می شود، انتقاد کرد باید حتما با دولت به چالش نشست، اما روشنفکران این مناطق هم بایستی، بین خودشان و تجزیه طلبان تعیین تکلیف کنند و از برخی از وابسته های گروه های خارجی یا عوامل خارجی هراسی نداشته باشند. شما به عنوان روشنفکر با این گروه ها تعیین تکلیف می کنید همزمان حقوق حقه خود را هم پیگیری می کنی. اگر این اتفاق نیفتد، به نظر می آید دامنه بدبینی و بی اعتمادی کم کم ابعاد تازه ای پیدا کند. گروه هایی که به صورت مسلحانه، اندیشه های تجزیه طلبانه، ایدئولوژی قوم گرایانه را به صورت افراطی ارائه می کنند، تندروری می کنند. آیا نبایستی روشنفکران و اهل قلمی که مدعی مدنیت، حقوق بشر و مبارزه با تروریست و امثالهم هستند صاف خودشان را با آنها جدا کنند؟

روشنفکران ملی هم بایستی به مسائل گوشه و کنار کشور حساس شوند. این همه که تمرکز روی آثار روشنفکران اروپایی هست، اگر درصدی به مشکلات و مسائل مردم در گوشه و کنار اختصاص پیدا کند، قاعدتا اعتماد بیشتر می شود تعامل بین روشنفکران و مردم هم بیشتر می شود. البته راهکارهای کوچکتری هم باید در نظر داشت. در برنامه های ملی توجه شود به شخصیت های مورد احترام اهل سنت بی احترامی نشود در کتاب های درس ما، شخصیت هایی که در مناطق قومی برای اعتلای فرهنگ ایران تلاش کرده اند، مورد توجه قرار بگیرند. در کتاب درسی از آنها تجلیل شود. فیلم در موردشان تهیه شود. همین طور که شهریار الان مورد توجه قرار گرفته است.

البته تاکید می کنم در این حوزه تاسیس یک مرکز مطالعاتی از اهم واجبات است. توجه به مناطق محروم در کانون توجه دولت قرار بگیرد. تقویت و گسترش رفت و آمد روشنفکران ملی به گوشه و کنار کشور در کانون توجه قرار بگیرد، چون اگر روشنفکرها به گوشه و کنار کشور رفت و آمد کنند، گفتمان ملی جانشین گفتمان های قوم گرا و تجزیه طلب می تواند بشود. باید در نظام آموزش عمومی، درسی و کتاب هایی به نام ایران شناسی یا مبانی ایران شناسی گنجانده شود. متاسفانه کتاب های تاریخ ما همه لبریز از نفرت زایی نسبت به گذشته ایران است. بالاخره این مملکت مال ماست.

بایستی دانش‌آموزان را به این مملکت امیدوار کرد. کتاب برایشان تدوین کرد و منتشر کرد. در ارتباط با مناطق بحران خیز کشور حتما باید تعیین حوزه بحران، طبقه‌بندی علل بحران، اثرات نامطلوب تداوم بحران و چگونگی مواجهه با آنها را باید مورد توجه قرار داد. چشم‌انداز مطلوب برای مناطق قومی باید ترسیم کرد و براساس آن برنامه‌ریزی کرد و البته رویکردهای سنتی را هم بایستی به نقد گذاشت. مجموعاً به‌نظر می‌آید در این حوزه بیشترین بار انتقاد به دوش مسوولان است، چون بیشترین مسوولیت‌ها در جامعه ایران متوجه دولت است. اگر دولت به وظایف قانونی خودش آنگونه که در قوانین هست و متناسب با دنیای معاصر هست و در مطالبات مردم هست، عمل کند. بسیاری از این مسائل به‌نظر می‌آید قابل حل و مرتفع شدن باشد. اگر غیر از این باشد، بایستی متوجه باشیم چالش‌های نوینی روبه‌روی ما خواهد بود. امیدواریم در ایران همانند همیشه همه ایرانی‌ها دست در دست هم برای ساختن ایرانی آباد، برای ساختن ایرانی آزاد، برای تعمیق روابط فرهنگی و اجتماعی‌شان تلاش کنند. ما سرمایه‌های فرهنگی زیادی داریم. به قول مرحوم شریعتی که تاکید می‌کرد در بازگشت به خویشتن بایستی برگردیم و عناصر فرهنگی مثبت خودمان را تصفیه کنیم

و از آنها برای خلق فرصت‌های جدید استفاده کنیم. مردم کرد، مردم آذربایجان، در مشروطه، در صدر مشروطه، در سده اخیر و همیشه تاریخ ایران سهم مهمی در اعتلای ایران و در اعتلای نام ایران داشته‌اند. ایرانی وطن‌پرستی که در جنگ دوم قهرمانانه در برابر قوای متجاوز متفقین به ایران مردانه ایستاد و با رشادت جنگید، فرمانده نیروی دریایی ایران (دریادار بایندر) یک کرد ایرانی است و مقاومت کرد و جانش را فدای مملکت کرد

یکی از ناوهای ایران هم به اسم ایشان است

بله. شخصیتی مانند شهریار به‌عنوان یک شاعر آذری، تجزیه‌طلبی را محکوم کرد و با اشعار زیبایی خودش و شجاعانه مثل یک روشنفکر آگاه مرز خودش را با آن جریان روشن کرد. به‌نظر می‌آید که ایران و همه گروه‌های فرهنگی و زبانی در ایران استعداد و شایستگی آن را دارند که از زندگی بهتر، آزادتر و عادلانه‌تر و البته همراه با مواهب مادی و معنوی بیشتر برخوردار باشند، به امید آن روز

www.roozna.com // انتهای خبر // روزنامه اعتماد ملی

[چاپ خبر](#)

